نور مهتاب

اثبات مقام نورانیت فاطمه علیها السلام

دکتر مهدی خُدَامیان آرانی

مجموعه آثار/۶۹

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

انصاف چیز خوبی است. انسان باید باانصاف باشد، باید به خطای خود فکر کند و آن را کشف کند و سپس به جبران آن اقدام نماید. من می‌دانم خطا کرده‌ام و اکنون پشیمان هستم، باید از خود بپرسم: چرا حقّ مطلب را دربارهٔ مقام نورانیّت فاطمه علیهاالسلام ادا نکردم؟

خدا نورِ فاطمه علیهاالسلام را قبل از خلقت زمین و آسمان آفرید، خدا او را از نور عظمت خود خلق کرد، این حقیقتی است که بـه آن «مـقام نـورانـیّت» می‌گویند.

در این‌باره احادیث زیادی از اهل‌بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است. من مقصّر هستم که دربارهٔ آن احادیث، کمتر نوشتم زیرا خیال مـی‌کردم درک آن برای مردم، سخت است... من که می‌دانستم اصل اعتقاد شیعه به معرفت مقام نورانیّت بازمی‌گردد، پس چرا سکوت کردم؟

آیا باز هم می‌توانم صبر کنم؟ وقتی عدّه‌ای قلم به دست گرفتند و مقام

نورانیّت فاطمه علیهاالسلام را انکار کردند، دیگر چه جای صبر است؟

اکنون وقت آن است که به دفاع از این حقیقت بپردازم، شاید خدا خطای مرا ببخشد!

من می‌خواهم گذشته‌ام را این‌گونه جبران می‌کنم، من که جز قلم چیزی ندارم، با همین قلم فریاد برمی‌آورم و از «نور مهتاب» سخن می‌گویم.

مهدی خُدّامیان

دی‌ماه ۱۳۹۴ شمسی

۱

شب از نیمه گذشته است، از اتاق خود بیرون می‌آیم، نگاهی به آسمان می‌کنم، قطرات باران بر صورتم می‌چکد، بوی باران همه‌جا را فرا می‌گیرد و مرا مدهوش می‌کند.

به اتاق برمی‌گردم، اتاقی که بهشتِ خلوت من است، من این خلوت را با همهٔ دنیا عوض نمی‌کنم. می‌دانم که تو از حال من باخبری، می‌دانی که می‌خواهم درباره تو بنویسم...

من کجا و نوشتن دربارهٔ تو کجا؟

این تو بودی که لطف نمودی و این افتخار را نصیبم کردی. تا زنده‌ام ممنون لطف تو هستم!

وقتی که هوای دلم بارانی می‌شود، دست به دعا بر می‌دارم و با خدای خویش چنین نجوا می‌کنم: «خدایا! مهرِ فاطمه علیهاالسلام را از من مگیر!».

باور دارم که عشق تو، گوهری ارزشمند است که در جهان هستی، مثل و مانند ندارد.

بانوی من!

وقتی شنیدم و خواندم که عدّه‌ای «مقام نورانیّت» تو را انکار کردند، خیلی اندوهناک شدم، این باور و عقیده شیعیان است که خدا قبل از این‌که جهان را بیافریند، نور تو را آفرید. هنوز ماه و خورشید و زمین خلق نشده بود، ولی نور تو در عرش خدا جای داشت.

تو در آنجا خدا را به یگانگی یاد می‌کردی. خدا تو را از نور عظمت خلق کرد. این مقام نورانیّت توست. چرا عدّه‌ای این مقام تو را انکار کرده‌اند و سخنان ناروا گفته‌اند؟

در این دنیای پرهیاهو، هر کسی را که می‌بینم دلش از چیزی به درد می‌آید و غصّهٔ آن را دارد، غصّه من این است که چرا سخنان ناروا درباره تو گفته‌اند؟ چرا عدّه‌ای این سخنان را در فضای مجازی پخش می‌کنند؟ به‌راستی آنان به دنبال چه هستند؟

بانوی من! دین من، چیزی جز دوستی شما و دشمنی با دشمنان شما

نیست. این را آموخته‌ام که معرفت شما، بزرگ‌ترین آموزهٔ دین است. هرگز باور نمی‌کردم کسی که به خیال خود از دانشمندان شیعه است (و عمامهٔ سیاه بر سر دارد)، این‌گونه مقام نورانیّت شما را انکار کند و سپس عدّه‌ای هم آن سخنان را در مقیاس وسیع منتشر کنند؟!

چون دیدم چنین سخنانی، بعد از سال‌ها، بار دیگر منتشر می‌شود و من بیشتر اندوهناک شدم... اشک من جاری است، امّا اشک تنها فایده‌ای ندارد، باید دست به قلم ببرم و جواب آن سخنان را بدهم.

من این روش را از شما آموخته‌ام که باید در بررسی نظریه‌ها، نهایت ادب را مراعات نمایم، و با دیدهٔ انصاف، سخن دیگران را نقد کنم. اگر دلائل خود را روشن بیان کنم، جوانان حق را انتخاب می‌کنند و به چیز دیگری نیاز نیست.

۲

تو این کتاب را در دست گرفتی و می‌خواهی بدانی اصل ماجرا چیست؟ آقای «محمّدحسین‌فضل‌الله» در لبنان زندگی می‌کرد. او را بیشتر به نام «سیّدفضل‌الله» می‌شناختند. او پیروانی داشت و عدّه‌ای از او تقلید می‌کردند و او را رهبر شیعیان لبنان می‌دانستند. او در سال ۱۳۸۸ شمسی از دنیا رفت.

کتاب‌های او به زبان عربی است. کتاب «تأملات اسلامیّة حول المرأة» یکی از کتاب‌های اوست. این کتاب با عنوان «اسلام، زن و جُستاری تازه» به فارسی ترجمه شده و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

خدا می‌داند که من از حضرت فاطمه علیهاالسلام شرمسارم که چرا نام

«سیّدفضل‌الله» و سخنانش را در این کتاب می‌آورم!

این یک قانون است: وقتی می‌خواهی حرف باطلی را نقد کنی و به شبهه‌ای پاسخ بدهی، باید آن سخن را (به صورت دقیق) ذکر کنی، صاحب آن سخن را هم معرفی کنی تا مردم خودشان قضاوت کنند!

«سیّدفضل‌الله» در کتاب خود به مناسبتی از مریم علیهاالسلام و خدیجه علیهاالسلام و فاطمه علیهاالسلام نام می‌برد و سپس چنین می‌گوید:

> افرادی از ویژگی‌های غیرعادی مریم، خدیجه، فاطمه سخن می‌گویند، ولی من هیچ ویژگی غیرعادی در آنان نمی‌بینم.
>
> آنان در شرایطی بودند که رشد معنوی و عقلی برایشان فراهم شد و این تنها ویژگی است که آنان داشته‌اند.
>
> ما نمی‌توانیم رشد معنوی و عقلی آنان را به‌خاطر ویژگی‌های غیبی بدانیم. آنان هیچ ویژگی غیبی نداشتند. ما نباید آنان را از سطح زن عادی خارج کنیم، زیرا کسانی که برای آن زنان ویژگی غیرعادی بیان می‌کنند، دلیل قطعی ندارند. چنین سخنانی را نمی‌توان ثابت کرد.[1]

آری، سیّدفضل‌الله این‌گونه ویژگی‌های غیبی فاطمه علیهاالسلام را انکار می‌کند.

بیچاره جوانی که اطلاعات زیادی از علوم اسلامی ندارد، این سخنان را سخنانی روشنفکرانه می‌پندارد. او وقتی می‌بیند که دفتر تبلیغات حوزهٔ علمیّه قم به چاپ این کتاب اقدام کرده است، اعتماد بیشتری می‌کند و چه بسا به این باور می‌رسد که ویژگی‌های غیبی فاطمه علیهاالسلام دروغ است!

این یکی دیگر از سخنان سیّدفضل‌الله است:

«چه نفعی دارد که ما بدانیم فاطمه علیهاالسلام مقام نورانیّت داشته است یا نه؟ اگر این موضوع را بدانیم برای ما نفعی ندارد، اگر آن را هم ندانیم هیچ ضرری برای ما ندارد».[۲]

من جوانانی را دیده‌ام که وقتی برایشان حدیثی از فضائل فاطمه علیهاالسلام را خوانده‌ام، آن احادیث را دروغ و خرافه دانسته‌اند، وقتی از آنان سؤال نمودم، فهمیدم که ریشهٔ باور آنان، همین سخنان سیّدفضل‌الله است!

من نتوانستم به جواب این سؤال خود برسم: چرا عدّه‌ای این سخنان را در فضای مجازی پخش می‌کنند؟ به‌راستی آنان به دنبال چه هستند؟

۳

من می‌خواهم یک حدیث از امام‌جواد علیه‌السلام را در اینجا بنویسم، تا حقیقت برای شما آشکار شود.

نمی‌دانم نام «کُتب اَربعه» را شنیده‌اید؟

«کتاب‌های چهارگانه».

در شیعه، چهار کتاب وجود دارد که معتبرترین کتاب‌ها مـی‌باشند و در قرن چهارم و پنجم هجری نوشته شده‌اند. هیچ کتاب دیگری به اعتبار این چهار کتاب نمی‌رسد: «کتاب کافی، کتاب فقیه، کتاب تهذیب، کتاب استبصار».

این حدیثی را که می‌خواهم نقل کنم در کتاب کافی ذکر شده است. این

کتاب را شیخ کلینی نوشته است. او یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه است و کتاب او ارزش علمی بسیار زیادی دارد. او در «شهر ری» به دنیا آمد و در سال ۳۲۹ هجری در بغداد فوت کرد.

اکنون کتاب کافی پیش روی من است، من در جلد اوّل صفحه ۲۴۱ چنین می‌خوانم:

امام‌جواد علیه‌السلام به یکی از یاران خود چنین گفت:

«خدا یکتا بود و هیچ مخلوقی با او نبود. سپس خدا محمّد، علی و فاطمه را آفرید و آنان هزار دوران ماندند و پس از آن، خدا چیزهای دیگر را آفرید. خدا محمّد و علی و فاطمه را بر آفرینش جهان هستی گواه گرفت و اطاعت آنان را بر همه مخلوقات واجب کرد و کارهای مخلوقات را به آنان واگذاشت (بدون آنکه خود، کنار بکشد)، پس آنان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدا می‌خواهد نخواهند. این همان دین است و هر کس جلوتر رود، از حق جدا شده است و هر کس از آن عقب بماند گمراه می‌گردد و هر کس آن را بپذیرد به حق رسیده است».[۳]

این حدیث از آغاز آفرینش سخن می‌گوید. قبل از این که خدا آسمان‌ها و زمین را خلق کند، نور محمّد و علی و فاطمه را خلق کرد. این سه نور،

هزار دوران بودند. (می‌گویند: هر دوران، هزار سال است).

آری، این سه نور، یک میلیون سال ماندند و بعد از آن، خدا عرش و آسمان‌ها و زمین را آفرید. هزاران سال بعد از آن، خدا آدم علیه‌السلام را آفرید.

اصل سخن ما درباره خلقت نورِ فاطمه علیهاالسلام است، سخن من دربارهٔ خلقت جسم او نیست. جسم او که در این دنیایِ خاکی آفریده شد، خدا نور او را قبل از همه چیز آفرید، آن نور، شعبه‌ای از نور عظمت خدا بود. آن نور، در واقع، روح فاطمه علیهاالسلام بود و همه می‌دانند که روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده است. خدا روح او را هزاران سال قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید.

نورِ فاطمه علیهاالسلام سالیان سال (همراه با نور محمّد و علی علیهماالسلام) خدا را عبادت می‌کرد، یک میلیون سال گذشت، آنگاه خدا اراده کرد و جهان هستی را آفرید و سپس آدم علیه‌السلام را خلق کرد. خدا بر بندگانش منّت نهاد و آن سه نور را به این دنیای خاکی آورد.

آری! خدا دوست داشت تا بندگانش به وسیله آن سه نور هدایت شوند و به کمال برسند، برای همین آنها را به این دنیا آورد، خدا آنان را از ملکوت خود به این دنیا آورد تا انسان‌ها را هدایت کنند.

آری، آنان به این دنیا آمدند تا راه خدا را به همه نشان دهند، آنان آمدند

تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنند.

سخن سیّدفضل‌الله را به یاد می‌آورم که می‌گفت: «فاطمه علیهاالسلام هم‌سطح زنان عادی است»، همین بس است که من به حدیث امام‌جواد علیه‌السلام دقّت کنم، خدا نورِ فاطمه علیهاالسلام را یک میلیون سال قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین خلق کرده است و سپس روح او را بر همه، شاهد و گواه گرفت، آیا چنین کسی می‌تواند هم‌سطح زنان دیگر باشد؟

۴

از «کُتب اَربعه» سخن گفتم، چهار کتابی که از همهٔ کتاب‌های شیعه، اعتبار بیشتری دارد: «کتاب کافی، کتاب فقیه، کتاب تهذیب، کتاب استبصار».

اکنون می‌خواهم (در جواب سیّدفضل الله) حدیث دیگری را از کتاب «تهذیب» بنویسم. شیخ‌طوسی یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه است. تاریخ تشیّع، کمتر دانشمندی به عظمت و بزرگی او دیده است. او این کتاب را تألیف کرده است.

من کتاب «تهذیب» جلد ۶ را باز می‌کنم و در صفحه ۱۰ زیارت‌نامه‌ای را می‌بینم که از امام‌جواد علیه‌السلام نقل شده است. این زیارت مخصوص

فاطمه علیهاالسلام است.

امام‌جواد علیه‌السلام به یکی از سادات (که از نسل حضرت فاطمه علیهاالسلام بـود)، گفت: وقتی به مدینه رفتی و خواستی مادر خود (حضرت فاطمه علیهاالسلام) را زیارت کنی، این چنین بگو: «يَا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكِ فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صَابِرَةً...».

ترجمه این متن چنین می‌شود: «ای آزموده‌شده! خدایی که تو را آفرید پیش از آنکه تو را بیافریند از تو امتحان گرفت و تو را در آن امـتحان، سربلند و شکیبا یافت...».

آری، این جملات دریایی از معرفت است، هر کس در آن‌هـا انـدیشه نماید، پله‌های معرفت را طی می‌کند، آن وقت است که او دیگر فاطمه را هم‌پایهٔ زنان دیگر نمی‌داند!

* * *

فاطمه علیهاالسلام در امتحانی که خدا از او گرفت، سربلند بیرون آمد، او بر همهٔ سختی‌ها صبر کرد. خدا قبل از این‌که او را در این دنیا خلق کند، امتحان نمود.

به‌راستی این امتحان در کجا بود؟ این جملات (که از امام‌جواد علیه‌السلام است) چه رازی را آشکار می‌کند؟

خدا نورِ فاطمه علیهاالسلام را قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین خلق کرد، او قبل از آفرینش آدم علیه‌السلام خلق شد و در عرش خدا جای داشت، خدا او را در آنجا امتحان نمود و او از آن امتحان سربلند بیرون آمد.

هیچ‌کس نمی‌داند آن امتحان چگونه بود، این رازی است که کسی از آن، خبر ندارد.

فاطمه علیهاالسلام در عرش خدا جای داشت و در آنجا خدا را حمد و ستایش می‌کرد و از او به یگانگی یاد می‌نمود. او شکیبایی ورزید و در راه خدا از خود استقامت نشان داد و به اوجِ مقام بندگی رسید.

این همان، مقام نورانیّتِ فاطمه علیهاالسلام است که سیّدفضل‌الله آن را انکار کرد و چنین گفت: «مقام نورانیّت فاطمه علیهاالسلام هیچ دلیل قطعی ندارد!».[۴]

این زیارت‌نامه را شیخ طوسی ذکر کرده است، کتاب او یکی از کتب چهارگانهٔ شیعه است، علامهٔ مجلسی این زیارت‌نامه را «حدیث قوی» نامیده است.[۵]

روی سخن من با سیّدفضل‌الله است: آیا می‌توان با وجود این حدیث (و احادیث دیگر) مقام نورانیّت فاطمه علیهاالسلام را انکار کرد؟

به‌راستی چگونه می‌توان این احادیث را مطالعه کرد و بعد از آن ادّعا کرد: «مقام نورانیّت فاطمه علیهاالسلام دلیل قطعی ندارد».

به‌راستی سیّدفضل‌الله چگونه قضاوت کرده است؟ او چـه راهـی را در پیش گرفته است؟

چرا عدّه‌ای راه او را ادامه می‌دهند؟ این راه به کجا می‌رسد؟!

۵

پیامبر در مسجد نشسته بود، گروهی از یارانش نزد او بودند، پیامبر این ماجرا را برای آنان بیان کردند:

خدا اراده کرد تا آدم علیه‌السلام را خلق کند، پس پیکر او را آفرید و روح در او دمید و او از جای خود برخاست. آدم علیه‌السلام نگاهی به عرش خدا کـرد، در آنجا پنج موجود نورانی دید که عبادت خدا را به جا می‌آوردند و گاهی به رکوع می‌رفتند و گاهی به سجده.

آدم علیه‌السلام قدری فکر کرد، او می‌خواست بداند آنها کیستند، برای همین به خدا چنین گفت:

ــ بارخدایا! آیا قبل از آن که مرا بیافرینی، کس دیگری را از خاک خلق

کرده‌ای؟

ــ نه.

ــ پس این پنج موجود نورانی کیستند که این‌قدر به انسان شبیه می‌باشند؟

ــ ای آدم! این پنج‌تن از نسل تو هستند، اگر آنها نبودند، هرگز تو را نمی‌آفریدم. اگر آنان نبودند، بهشت، جهنم، عرش، کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان، انسان و جنّ را خلق نمی‌کردم.

ــ بارخدایا! نام آنان چیست؟

ــ محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین.

ــ بارخدایا! برای من درباره آنان بیشتر سخن بگو!

ــ ای آدم! به عزّت و عظمت خود سوگند یاد می‌کنم، هر کس به مقدار ذرّه‌ای کوچک، دشمنی آنان را به دل داشته باشد، جایگاه او جهنم خواهد بود. ای آدم! این پنج‌تن، برگزیدگان من هستند؛ کسی که آنان را دوست بدارد، سعادتمند می‌شود و کسی که آنان را دشمن بدارد، هلاک می‌گردد، ای آدم! هرگاه خواستی از من حاجتی طلب کنی، پس به آنان توسّل پیدا کن و آنان را واسطهٔ درگاه من قرار بده![۶]

و این‌گونه بود که آدم علیه‌السلام با حقیقت بزرگی آشنا شد، او آموخت که در

گرفتاری‌ها به این پنج نور مقدّس، توسل پیدا کند.

* * *

خدا فرمان داد تا همه فرشتگان بر آدم علیه‌السلام سجده کنند، همهٔ آنان تسلیم امر خدا شدند ولی شیطان اطاعت نکرد و حاضر نشد بر آدم علیه‌السلام سجده کند. خدا شیطان را از درگاه خود دور کرد و به آدم علیه‌السلام چنین گفت: «ای آدم! همراه با همسرت، حوّا در بهشت ساکن شوید و از نعمت‌های زیبای آن استفاده کنید ولی هرگز به درخت ممنوعه نزدیک نشوید».

آدم و حوّا در بهشت، زندگی خویش را آغاز کردند، امّا شیطان بیکار ننشست، او تصمیم گرفت آنان را وسوسه کند تا از میوهٔ آن درخت ممنوعه بخورند.

خدا پرده از مقابل چشم آدم برداشت، آنان عرش خدا را دیدند، خدا به آنان چنین گفت: «ای آدم! آن نورهایی که در عرش می‌بینی، نور بهترین بندگان من است. بدان که اگر آن‌ها نبودند، من تو را خلق نمی‌کردم! آنان خزانه‌دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آن‌ها را نکن که مقام آن‌ها بس بزرگ و بالاست. آن نورها، نور محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین می‌باشد، همه آنان از نسل تو می‌باشند».[۷]

* * *

آدم علیه‌السلام این سخن را شنید، او همراه با همسرش در بهشت بود، مدّتی گذشت، او لحظه‌ای با خود فکر کرد که من کسی هستم که همهٔ فرشتگان بر من سجده کرده‌اند، کاش مقام من، مثل آن پنج نور مقدّس می‌شد؟!

همین‌که این فکر از ذهن او گذشت، خدا او را به حال خود رها کرد، خدا به او گفته بود که نباید در قلب خود، حسدی به آن پنج نور مقدّس داشته باشد، همین مقدار حسد باعث شد تا خدا توفیق را از او بگیرد.[۸]

در همان لحظه شیطان آمد و با آدم و حوّا چنین گفت:

ــ ای آدم! ای حوّا! من خیر و صلاح شما را می‌خواهم. آیا می‌دانید چرا خدا به شما دستور داد که نزدیک آن درخت نشوید؟

ــ نه. نمی‌دانیم.

ــ اگر شما از میوهٔ آن درخت بخورید، یا فرشته خواهید شد یا زندگی جاوید خواهید داشت. به خدا قسم، من خیر و صلاح شما را می‌خواهم!

آدم و حوّا هرگز فکر نمی‌کردند کسی به نام خدا، قسم دروغ بخورد، لحظه‌ای غافل شدند و فریب شیطان را خوردند، آنان اصلاً نیازی به میوهٔ آن درخت نداشتند، امّا حریص شدند و از میوهٔ آن درخت خوردند و

خدا آنان را از بهشت بیرون کرد.[۹]

آری، آدم از بهشت رانده شد، او از حوّا هم خبری نداشت، نمی‌دانست که همسرش کجاست، وحشت همهٔ وجودش را فرا گرفت. آدم نگاهی به اطراف خود کرد، او نمی‌دانست چه باید کند.

او سر خود را به سوی آسمان گرفت و گریست، سپس سر به سجده نهاد و از خدا طلب رحمت کرد. گریهٔ آدم چهل روز طول کشید...[۱۰]

آدم پشیمان بود، او مدّتی طولانی در سجده گریه کرد و اشک ریخت و گفت: «خدایا! من بندهٔ تو هستم، من به خودم ظلم کرده‌ام...».

صدایی به گوش آدم رسید: سلام ای آدم!

آدم سر از سجده برداشت، چه کسی بر او سلام کرد؟ آدم جبرئیل را دید، جواب سلام او را داد. جبرئیل به او گفت: «خدا مرا به سوی تو فرستاده است. تو باید خدا را به حقّ پنج‌تَن قسم دهی؛ پس چنین بگو: ای خدا تو را به حقّ محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌خوانم».

آدم علیه‌السلام خدا را به حق پنج‌تن قسم داد، اشک او جاری شد... آنگاه خدا توبه‌اش را پذیرفت.[۱۱]

* * *

سیدفضل‌الله می‌گوید: «فاطمه علیهاالسلام هم‌سطح زنان عادی است»، چگونه

چنین چیزی ممکن است، در حالی که خدا در ابتدای خلقت برای آدم علیه‌السلام از فاطمه و مقام او سخن گفته است؟

مناسب می‌بینم که در اینجا این ماجرا را هم نقل کنم:

روزی از روزها، پیامبر رو به یاران خود کرد و چنین فرمود: «خدا نـورِ فاطمه را قبل از آن‌که آسمان‌ها و زمین را خلق کند، آفرید».

وقتی مردم این سخن را شنیدند به فکر فرو رفتند، یکی از آنان رو به پیامبر کرد و گفت: «ای پیامبر! اگر فاطمه قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین خلق شده است، پس او دیگر انسان نیست، بلکه او حُوریه است».

پیامبر در جواب چنین گفت: «فاطمه حُوریه‌ای به شکل انسـان است، خدا قبل از این‌که آدم را بیافریند، فاطمه را آفرید، خدا فاطمه را از نـورِ عظمت خودش خلق کرد. نورِ فاطمه در عرش خدا بود و خدا را ستایش می‌کرد و او را حمد و تسبیح می‌نمود».[۱۲]

۶

آقای جُعفی یکی از یاران امام‌باقر و صادق علیهما السلام بود، او بـارها آیـه ۸۳ سورهٔ صافات را خوانده بود، آنجا که خدا چنین می‌گوید:

﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾.

«ابراهیم یکی از شیعیان و پیروان او بود».

جُعفی دوست داشت تفسیر این آیه را از امام‌صادق علیه السلام بشنود، زیرا بر این باور بود که قرآن را باید اهل‌بیت علیهم السلام تفسیر کنند.

او اهل کوفه بود، او بار سفر بست و به سرزمین حجاز سفر کرد تا هم، حجّ به جا آورد و هم امام‌صادق علیه السلام را ببیند. وقتی او خدمت امام رسید، این آیه را خواند و درباره تفسیر آن سؤال کرد.

امام‌صادق علیه‌السلام در جواب به او چنین فرمود:

روزی خدا پرده‌ها را از جلوی چشم ابراهیم علیه‌السلام کنار زد و او به آسمان نگاه کرد و عرش خدا را دید. او در عرش خدا چهارده نور را دید، پس چنین گفت: «بارخدایا! این نورها چیست؟». خدا به او چنین وحی کرد: «این نور محمّد و آل محمّد است». خدا نام محمّد و علی و فاطمه علیهاالسلام را برای ابراهیم علیه‌السلام گفت و سپس نام یازده امامی که از نسل علی و فاطمه علیهماالسلام هستند را برای ابراهیم علیه‌السلام بیان کرد.

ابراهیم علیه‌السلام آن روز فهمید که راز این چهارده نور چیست، آن‌ها نور محمّد و دوازده امام و نورِ فاطمه علیهاالسلام بودند. سپس ابراهیم علیه‌السلام در کنار آن نورها، نورهای دیگری را دید و پرسید:

ــ بارخدایا! این نورهایی که در اطراف این چهارده نور هستند، چیست؟

ــ این‌ها، نور شیعیان علی علیه‌السلام می‌باشد.

ــ بارخدایا! مرا هم از شیعیان علی علیه‌السلام قرار بده!

این دعای ابراهیم علیه‌السلام بود و خدا دعای او را مستجاب کرد.[۱۳]

* * *

معنای آیه طبق سخن امام‌صادق علیه‌السلام چنین می‌شود: «ابراهیم علیه‌السلام یکی از شیعیان و پیروان علی علیه‌السلام بود».

وقتی ابراهیم علیه‌السلام، نورِ فاطمه علیهاالسلام و پدر و شوهر و فرزندان او را دید، چنین دعا کرد و خدا هم دعای او را مستجاب نمود.

آری، ابراهیم علیه‌السلام بعد از آن که امتحان‌های بزرگ را پشت سر گذاشت و حاضر شد اسماعیلش را در راه خدا قربانی کند، به آنجا رسید که بتواند به مقام فاطمه علیهاالسلام آگاهی پیدا کند و به معرفت او برسد. آری، هر کسی شایستگی آن را ندارد که از مقام نورانیّت فاطمه علیهاالسلام درکی داشته باشد!

۷

روزی از روزهـــا، پـیامبر بـه خـانهٔ فـاطمه علیهاالسلام آمـد، عـلی و حسـن و حسین علیهم‌السلام هم در آنجا بودند، پیامبر همهٔ آنان را نزد خود فرا خوانـد و سپس دست به دعا برداشت و چنین دعا کرد: «خدایا! تو خودت می‌دانی که آنان خاندان من هستند. از تو می‌خواهم با دوستان آنان، دوست باشی و دشمنان آنان را دشمن بداری. خدایا! هر کس آنان را یاری کند، تو او را یاری کن و آنان را از هر پلیدی دور گردان».

پس از آن، پیامبر رو به علی علیه‌السلام کرد و گفت: «علی‌جان! تو امام ایـن مردم هستی و بعد از من، تو جانشین من هستی، در روز قیامت مؤمنان را به سوی بهشت راهنمایی می‌کنی».

سپس چنین گفت: «در روز قیامت دخترم فاطمه، به سوی بهشت می‌رود در حالی که در چهار طرف او، هفتاد هزار فرشته به خدمت ایستاده‌اند، به‌راستی که دخترم سرور زنان جهان است».

پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و از راز بزرگی پرده برداشت، سپس چنین گفت: «وقتی دخترم فاطمه در محراب خود به نماز می‌ایستد، هفتاد هزار فرشته به او سلام می‌کنند. این‌ها، همه فرشتگان مقرّب درگاه خدایند، آنان به او چنین می‌گویند: ای فاطمه! خدا تو را برگزید و از پلیدی‌ها پاک گردانید و تو را سرور زنان جهان قرار داد».[۱۴]

***

اکنون که من این حدیث را می‌نویسم به فکر فرو می‌روم، وقت نماز که فرا می‌رسید، هفتاد هزار فرشته به فاطمه علیهاالسلام سلام می‌دادند و به او می‌گفتند: «خدا تو را برگزیده است...».

به‌راستی چرا خدا به فرشتگان چنین دستوری داده بود؟ چرا باید هر روز، هزاران بار فرشتگان این جمله را بگویند؟ چه رازی در این میان نهفته است؟!

به یاد سخن سیّدفضل‌الله می‌افتم، او همهٔ ویژگی‌های غیبی فاطمه علیهاالسلام را انکار کرد و گفت: «فاطمه علیهاالسلام در شرایطی بود که رشد معنوی و عقلی

برایش فراهم شد و این تنها ویژگی او بود».

کاش سیّدفضل‌الله به این حدیث توجّه می‌کرد: هفتاد هزار فرشته هر روز بارها به فاطمه علیهاالسلام می‌گفتند: «خدا تو را برگزید». همهٔ مقام‌ها و شرایط غیبی فاطمه علیهاالسلام به‌خاطر این است که خدا او را برگزیده است، راز همه عظمت فاطمه علیهاالسلام در این جمله است، خدا او را برگزیده است، این کار، کار خداست، نه کار شرایط اجتماعی!

۸

وقتی که خدا آدم علیه‌السلام را آفرید، به فرشتگان فرمان داد تا بر او سجده کنند. در آن زمان، شیطان در میان فرشتگان بود، او هم باید این دستور را اطاعت می‌کرد، ولی او تکبّر ورزید و بر آدم علیه‌السلام سجده نکرد.

اکنون آیه ۷۵ سوره «ص» را می‌خوانم: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾.

این آیه می‌گوید: خدا به شیطان چنین گفت: «ای شیطان! چرا بر آدم سجده نکردی؟ من او را با دستِ قدرت خویش آفریدم. آیا تکبّر ورزیدی یا این که از کسانی هستی که مقامی بالا دارند؟».

شیطان در پاسخ گفت: «من بهتر از آدم هستم. تو مرا از آتش آفریدی و

او را از گِل، پس من بر او سجده نکردم». خدا در پاسخ گفت: «ای شیطان! از مقام فرشتگان من دور شو! تو دیگر شایستگی این مقام را نداری، تو از درگاه من رانده شدی و تا روز قیامت، لعنت من بر تو خواهد بود».

آری، شیطان با سخن خود نشان داد که تکبّر ورزیده و خود را برتر از آدم علیه‌السلام می‌دانسته است. آری، خودبینی، یادگاری است که از شیطان مانده است، این اوّلین گناه و معصیتی است که در ابتدای آفرینشِ دنیا پدیدار شد، ریشهٔ همهٔ فسادها به تکبّر و خودبینی برمی‌گردد.

در اینجا باید به نکته‌ای توجّه کنم: خدا به شیطان گفت: «آیا تو از کسانی بودی که مقامی والا دارند؟» به‌راستی منظور از این سخن چیست؟

یکی از یاران پیامبر دربارهٔ این آیه از آن حضرت سؤال کرد. پیامبر برای او مقام نورانیّت پنج تن را بیان نمود.

کدام پنج تن؟

محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام.

فقط خدا بود و هیچ آفریده‌ای با او نبود، زمین و آسمان‌ها نبود، هیچ چیز نبود، پس از آن، خدا اراده کرد تا جهان را خلق کند، ابتدا نورِ محمّد،

علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام را آفرید. این پنج نور مقدّس، خدا را حمد و ستایش می‌کردند. پس از آن خدا، عرش خود را آفرید و این نورها را در عرش خود قرار داد. فرشتگان از این نورها یاد گرفتند که چگونه خدا را حمد و ستایش کنند.

وقتی خدا آدم علیه‌السلام را آفرید، از فرشتگان خواست تا بر آدم علیه‌السلام سجده کنند، شیطان سرکشی کرد، خدا به او گفت: «ای شیطان! مقام تو مانند نورهایی که در عرش من هستند، نیست. پس چرا بر آدم سجده نکردی؟ مقام تو که پایین‌تر از آدم است».[۱۵]

هر کس در این سخن دقت کند، به روشنی در می‌یابد که فاطمه علیهاالسلام زنی عادی نبوده است، نور او قبل از خلقت زمین و آسمان‌ها آفریده شده است و دارای مقام والایی نزد خدا می‌باشد.

۹

نماز صبح به پایان رسیده بود، نسیم صبحگاهی می‌وزید، پیامبربا خدای خویش راز و نیاز می‌کرد. اَنَس یکی از یاران پیامبر بود، او منتظر بود تا دعای پیامبر تمام شود. مدّتی گذشت، وقت آن بود که اَنَس سؤال خود را بپرسد. سؤال او دربارهٔ آیه ۶۹ سورهٔ نساء بود و می‌خواست تفسیر آن را بداند.

او این آیه را خواند:

﴿فَأُولَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ... ﴾.

قرآن در این آیه وعده می‌دهد: هر کس اهل ایمان باشد، در روز قیامت،

همنشین پیامبران، صدّیقان، شهدا و نیکوکاران خواهد بود. اکنون اَنَس می‌خواست بداند که پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران چه کسانی هستند که خدا وعده داده است که اهل ایمان با آنان خواهند بود.

پیامبر لبخندی به روی اَنَس زد و در جواب چنین گفت: «منظور از پیامبران در این آیه، من هستم، منظور از صدیقان علی علیه‌السلام است. منظور از شهدا، عمویم حمزه می‌باشد، منظور از نیکوکاران، دخترم زهرا و فرزندانش حسن و حسین می‌باشند».

سخن پیامبر به پایان رسید، اَنَس بسیار خوشحال بود که به پاسخ سؤال خود رسیده است، او فهمید که اگر کسی اهل ایمان باشد در روز قیامت با پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام همنشین خواهد بود.

صدایی از میان جمعیّت به گوش رسید: «ای پیامبر! چرا نام مرا نبردید؟ مگر من همانند شما از یک ریشه نیستم؟».

او عبّاس، عموی پیامبر است. او هم از طرف خدا مأمور است تا پیامبر در تفسیر این آیه، نامی از او ببرد تا برای او افتخاری بزرگ باشد.

پیامبر رو به عبّاس می‌کند و چنین می‌گوید: «عموجان! سخن تو درست است، من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین، همه از یک نسل هستیم، امّا خدا ما را زمانی آفرید که هنوز آسمان و زمین آفریده نشده

بود، هنوز عرش و بهشت و جهنم هم آفریده نشده بود. آن زمان، خدا را حمد و ستایش می‌کردیم. خدا نور ما را قبل از هر چیز آفریده بود. وقتی خدا خواست که جهان هستی را بیافریند، نور مرا شکافت و از آن، عرش را آفرید، بعد از آن، نور علی را شکافت و از آن، فرشتگان را آفرید. سپس نور دخترم فاطمه را شکافت و آسمان‌ها و زمین را آفرید، نور آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نورِ فاطمه از نور خداست...».

اکنون فرصتی پیش آمده است تا پیامبر از مقام فاطمه علیهاالسلام بیشتر سخن بگوید، او دوست دارد مردم دختر او را بهتر بشناسند، برای همین چنین ادامه می‌دهد: «بعد از آن خدا به قدرت خود، تاریکی را آفرید، آن وقت بود که فرشتگان در تاریکی گرفتار آمدند، فرشتگان دعا کردند تا خداوند این تاریکی را از آنان برطرف سازد، پس خدا با آن نور، آن تاریکی را برطرف ساخت، فرشتگان سؤال کردند که این نور چیست؟ خدا در پاسخ گفت: این نور، زهرا است، من او را به این نام نامیده‌ام، او دختر پیامبر من است، او همسر کسی است که حجّت من بر مردم است. من ثواب حمد و ستایش شما تا روز قیامت را به این بانو و شیعیان او بخشیده‌ام».

با این سخنان پیامبر، معلوم شد که زهرا نام دیگر فاطمه است، زهرا به معنای درخشنده و نورانی است، نور او بود که تاریکی را از فرشتگان

برداشت.

وقتی سخن پیامبر به اینجا رسید، عبّاس از جای برخاست و نزد علی علیه‌السلام رفت و پیشانی او را بوسید و چنین گفت: «یا علی! خدا تو را حجّت خود بر مردم قرار داد».[۱۶]

* * *

این سخن پیامبر، حقیقت بزرگی را آشکار می‌کند، کسی که این حدیث پیامبر را باور داشته باشد، چگونه می‌تواند در مقام نورانیّت فاطمه علیهاالسلام شکی کند؟ چرا سیّدفضل‌الله، فاطمه علیهاالسلام را هم‌سطح زنان عادی می‌داند؟ خدا فاطمه علیهاالسلام را قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید، فرشتگان با نور او به روشنایی رسیدند.

۱۰

بانوی من! ای دختر پیامبر! تو از نورِ خدا خلق شده‌ای، فرشتگان، همه خادم تو هستند، خدا تو و دوستانت را از آتش، رهایی بخشیده است. این سخن پیامبر دربارهٔ توست: « فاطمه از من است و من از فاطمه‌ام...فاطمه پارهٔتن من است».[۱۷]

پیامبر در مقابل تو، با احترامِ تمام، می‌ایستاد، دست تو را می‌بوسید. او به تو چنین می‌گفت: «پدر به فدای تو باد!».[۱۸]

شنیده‌ام که هرگاه او دلش برای بهشت تنگ می‌شد، تو را می‌بوسید. به‌راستی چه رازی در میان نهفته بود؟

جواب این سؤال را از شب معراج می‌توان یافت! شبی که پدر تو، مهمان

خدا بود...

* * *

آن شب پدر تو از آسمان‌ها عبور کرد و به بهشت رسید، او در فردوس، مهمان لطف خدا بود. ناگهان بوی خوشی به مشامش رسید، بویی که تمام بهشت را فرا گرفته بود.

او رو به جبرئیل کرد و گفت: «این عطر خوش چیست؟»

جبرئیل گفت: «این بوی سیب است، ۳۰۰ هزار سال پیش، خدای متعال، سیبی آفرید. ای محمّد! سیصد هزار سال است که این سؤال ما بی‌جواب مانده است، ما دوست داریم بدانیم خدا این سیب را برای چه آفریده است؟».

سخن جبرئیل به پایان رسید، دسته‌ای از فرشتگان نزد پیامبر آمدند، آنان همراه خود همان سیب را آورده بودند.

صدایی به گوش رسید: «ای محمّد! خدا به تو سلام می‌رساند و این سیب را برای تو فرستاده است».[۱۹]

آری! خدا سیصد هزار سال قبل، هدیه‌ای آماده کرده بود تا در آن شب، آن را به پیامبر عطا کند.

به‌راستی هدف خدا از آفرینش آن سیبِ خوشبو چه بود؟

* * *

مدّتی گذشت، پیامبر در جمع یاران خود بود، جبرئیل نازل شد و چنین گفت: «ای محمّد! خدا به تو سلام می‌رساند و دستور می‌دهد که چهل روز از خدیجه فاصله بگیری!».

پیامبر با این که خیلی به همسرش علاقه داشت، این دستور را اطاعت کرد، کسی نمی‌دانست راز این دستور خدا چیست.

مردم خیال‌های باطل می‌کردند، هر کسی چیزی می‌گفت: چرا محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله از همسرش جدا شده است؟ آیا از خدیجه خطایی سر زده است؟ پیامبر می‌خواست جواب این سخنان را بدهد، پس عمّار را به حضور طلبید. عمّار یکی از یاران پیامبر بود. پیامبر از او خواست تا نزد خدیجه برود و این پیام را به او برساند: «ای خدیجه! مبادا خیال کنی که من تو را رها کرده‌ام، بدان که خدا به من چنین فرمان داده است که مدّتی از تو دور باشم، ای خدیجه! خدا هر روز، نزد فرشتگان به تو افتخار می‌کند».

آری، شب‌ها پیامبر به نماز می‌ایستاد، روزها هم روزه می‌گرفت، غروب روز چهلم فرا رسید، جبرئیل از آسمان نازل شد و برای پیامبر، غذایی بهشتی آورد. پیامبر با آن غذا افطار کرد. بعد از آن جبرئیل از پیامبر

خواست تا به خانهٔ خود بازگردد.

پیامبر از جای برخاست و به سوی خانه حرکت کرد، وقتی به خانه رسید، خدیجه را صدا زد، خدیجه با شادمانی در خانه را باز کرد...

* * *

بانوی من! پیامبر در شب معراج آن سیب را خورد، سپس چهل روز از همسرش جدا بود، همه این‌ها مقدمه‌ای بود برای این که نور تو به این جهان خاکی منتقل گردد.

مدّتی گذشت خدا تو را به پیامبر عنایت کرد، آری، خلقت تو از آن سیب و غذای بهشتی بود! برای همین است که پیامبر این قدر دوست داشت به سیب قرمز نگاه کند، هر شیعهٔ خالص هم وقتی به کربلا می‌رود از ضریح امام‌حسین علیه‌السلام بوی سیب حس می‌کند...

اکنون این سؤال را می‌پرسم: چگونه می‌توان باور کرد که تو هم‌سطح زنان عادی باشی؟

خلقت جسم تو در این دنیا از آن سیب بهشتی بود، پیامبر از تو بـوی بهشت را حس می‌نمود، این عایشه (همسر پیامبر) بود که تو را هم‌پایهٔ زنان دیگر می‌دانست و به پیامبر اعتراض می‌کرد.

وقت آن است که ماجرای اعتراض عایشه را بنویسم: او بارها دید کـه

پدر، تو را می‌بوسد، او زبان اعتراض گشود و گفت:

ــ ای پیامبر! فاطمه دیگر بزرگ شده است، چرا او را این‌قدر می‌بوسی؟

ــ فاطمه از آن میوهٔ بهشتی خلق شده است، من هرگاه دلم برای بهشت تنگ می‌شود فاطمه‌ام را می‌بویم و می‌بوسم.[۲۰]

۱۱

بت‌پرستان مکّه دستور داده‌اند تا زنان با خدیجه رفت‌وآمد نداشته باشند.

خدیجه همهٔ ثروت خویش را در راه اسلام خرج می‌کرد، او با تمام‌وجودش، پیامبر را یاری می‌نمود.

بت‌پرستان به یکدیگر می‌گفتند: «اگر خدیجه با محمّد ازدواج نمی‌کرد، محمّد در هدف خود موفّق نمی‌شد».

خدیجه اولین زن مسلمان بود، او بزرگ‌زاده بود و خواستگاران زیادی داشت، حتّی پادشاه کشور یمن به خواستگاری او آمده بود.

اکنون رفت‌وآمد زنان با او می‌تواند باعث ترویج اسلام شود. چهار سال

است که خدیجه در هاله‌ای از غربت و اندوه است. هیچ مؤنسی غیر از پیامبر ندارد، کسی با او سخن نمی‌گوید.

***

پیامبر وارد خانه می‌شود، صدای حرف زدن خدیجه را می‌شنود. در این چهار سال، کسی به خانه خدیجه نیامده است، خدیجه با چه کسی سخن می‌گوید؟

او با کدام دوست خود، این‌گونه انس گرفته است؟

پیامبر نزدیک‌تر می‌آید، امّا کسی را نزد خدیجه نمی‌یابد...

خدیجه به چشمان زلال و مهربان پیامبر خیره می‌شود و سکوت می‌کند، پیامبر سکوت او را با صدای آرام و آسمانی خود می‌شکند و می‌گوید:

ــ چه شده است؟ ای خدیجه! با چه کسی سخن می‌گویی؟

ــ ای پیامبر! فرزندی که در رَحِم من است با من سخن می‌گوید و من با انس گرفته‌ام. او سخنم را می‌شنود و پاسخ مرا می‌دهد.

لبخندی آرام بر چهرهٔ پیامبر می‌نشیند، او به سخن خدیجه باور دارد، شاید اگر کس دیگری بود، خیال می‌کرد همسرش دچار توهم شده است، ولی پیامبر حقیقت را بهتر از هر کس دیگر درمی‌یابد. پیامبر رو به

خدیجه می‌کند و می‌گوید:

«ای خدیجه! اکنون جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که فرزند تو، دختر است و نسلی پاک از او به وجود خواهد آمد. خدا ادامهٔ نسل مرا از این دختر قرار داده است، فرزندان این دختر، جانشینان من خواهند بود و خدا آنان را خلیفهٔ خود در روی زمین، قرار خواهد داد».[۲۱]

این سخن، جانی تازه در روح خدیجه می‌دمد، گویا همهٔ هستی را به او بخشیده‌اند، او نفسی آرام از نهاد دل می‌کشد و به نگاه مهربان پیامبر خیره می‌ماند...

۱۲

مدّتی می‌گذرد، دیگر وقت آن است که فاطمه علیهاالسلام به دنیا بیاید. خدیجه نیاز به کمک دارد.

او کسی را به سراغ زنان قابله می‌فرستد تا به کمک او بیایند؛ امّا آنها به یاری او نمی‌آیند.

آنها برای خدیجه چنین پیغام می‌فرستند: «خدیجه! چرا با محمّد ازدواج کردی؟ چرا از او حمایت نمودی؟ چرا به دین او ایمان آوردی؟ ما به کسی که بت‌های ما را قبول ندارد کمک نمی‌کنیم».

خدایا! خدیجه چه کند؟!

شب فرا می‌رسد و تاریکی، همه‌جا را فرا می‌گیرد. خدیجه در خانه‌اش،

تنهایِ تنهاست، او ماجرای زنان مکّه را به پیامبر نمی‌گوید. او نمی‌خواهد پیامبر غصّه بخورد.

اکنون خدیجه دست به دعا برمی‌دارد:

بار خدایا! فقط از تو کمک و یاری می‌خواهم!

***

صدایی به گوش خدیجه می‌رسد:

سلام بر تو ای بانو!

خدیجه تعجّب می‌کند، در این تاریکی شب چه کسانی به دیدار او آمده‌اند؟

او خوب نگاه می‌کند، چهار زن را می‌بیند که در مقابل او ایستاده‌اند. آنها چقدر نورانی هستند! آنها از کجا آمده‌اند؟ آیا اهل مکّه هستند؟

یکی از آنها رو به خدیجه می‌کند و می‌گوید:

ــ دیگر غصّه نخور! خدا ما را برای یاری تو فرستاده است.

ــ شما کیستید؟

ــ ساره (همسر ابراهیم علیه‌السلام)، آسیه (همسر فرعون)، مریم (مادر عیسی علیه‌السلام) و کُلثوم (خواهر موسی علیه‌السلام).

ــ شما همان چهار زن بهشتی هستید؟

ــ آری. ما امشب مهمان تو و کنار تو هستیم.[۲۲]

***

ساعتی می‌گذرد، نوری همهٔ آسمان را روشن می‌کند، بوی بهشت، فضا را پر می‌کند. فاطمه علیهاالسلام به دنیا آمده است.

ساره فاطمه علیهاالسلام را روی دست می‌گیرد و خدیجه را صدا می‌زند: بانوی من! این فاطمه است، آیا نمی‌خواهی او را ببینی؟

خدیجه چشمان خود را باز می‌کند، فاطمه علیهاالسلام را می‌بیند که به روی او لبخند می‌زند.

فاطمه علیهاالسلام در آغوش مادر است. مادر او را می‌بوید و می‌بوسد.

چهار زن بهشتی با خدیجه خداحافظی می‌کنند و به آسمان می‌روند.[۲۳]

پیامبر وارد اتاق می‌شود، به یاد شب معراج می‌افتد، خاطرهٔ آن شب برایش زنده می‌شود:

شب معراج و مهمانی خدا. ماجرای سیب سرخ خدا!

اکنون، پیامبر فاطمه‌اش را در آغوش می‌گیرد، فاطمه علیهاالسلام بویِ بهشت می‌دهد. صدایی به گوش می‌رسد:

﴿إِنَّآ أَعْطَيْنَٰكَ ٱلْكَوْثَرَ... ﴾.

«ما کوثر را به تو عطا کردیم».

* * *

سال‌ها قبل از تولد فاطمه علیهاالسلام، خدا به پیامبر پسری داد. پیامبر نام او را عبدالله گذاشت. عبدالله پس از شش ماه بیمار شد و پس از چند روز از دنیا رفت. مرگ او برای پیامبر خیلی سخت بود، ولی او صبر پیشه کرد.

خبر مرگ عبدالله باعث خوشحالی دشمنان پیامبر شد، آنها با خود می‌گفتند: «محمّد پسر ندارد و بعد از مرگ او، نام و یادش فراموش می‌شود».

پیامبر وقتی این سخنان را شنید، چیزی نگفت، پیامبر هیچ پسری داشت. «عاص» که یکی از بت‌پرستان بود، به پیامبر گفت: «خوشحالم که تو اَبْتَر هستی».

اَبْتَر به کسی می‌گفتند که هیچ فرزند پسری ندارد تا نام و یاد او را زنده نگاه دارد.

مدّتی گذشت، خدا سورهٔ کوثر را نازل کرد:

﴿إِنَّآ أَعْطَيْنَٰكَ ٱلْكَوْثَرَ... ﴾.

ای محمّد! ما به تو کوثر عطا می‌کنیم...

* * *

معنای «کوثر» چیست؟

خیر زیاد.

برکت فراوان.

کوثری که خدا به پیامبر می‌دهد، چیست؟

فاطمه علیهاالسلام همان کوثر پیامبر می‌باشد. نسل پیامبر از فاطمه علیهاالسلام زیاد می‌شود، نسلی که نه تنها از جهت تعداد همواره در حال زیاد شدن هستند، بلکه از این نسل، امامان معصوم به دنیا آمدند و دین اسلام را حفظ نمودند.

دشمنان، تعداد زیادی از نسل پیامبر را به شهادت رساندند، امّا تعداد آنان در همهٔ جهان اسلام زیاد است، این همان برکت فراوان است که خدا به پیامبر داده است. از طرف دیگر، نسل دشمنان پیامبر، قطع شد و از آنان، هیچ نامی باقی نماند. این همان وعدهٔ خدا بود.[۲۴]

۱۳

نامش مَعاذ بود، او اهل مدینه و از اوّلین کسانی بود که پیامبر را به مدینه دعوت کردند، زمانی که پیامبر در مکّه بود و بت‌پرستان او را اذیّت و آزار می‌کردند، معاذ همراه با ۷۴ نفر از مردم مدینه نزد پیامبر آمد و از آن حضرت خواست تا به مدینه هجرت کند.

روزی از روزها، معاذ نزد پیامبر بود، پیامبر رو به او کرد و فرمود:

ــ ای معاذ! خدا هفت هزار سال قبل از خلقت زمین، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید.

ــ یعنی شما قبل از این که دنیا خلق شود، آفریده شدید؟ برایم بگویید که شما در آن زمان کجا بودید؟

ــ ما در عرش خدا بودیم و در آنجا حمد و ستایش خدا را می‌نمودیم!

ــ خلقت شما در آنجا چگونه بود؟

ــ خدا ما را به صورت نور آفریده بود. ما در عرش خدا بودیم، تا آن زمان که خدا اراده کرد جسم ما را بیافریند. پس نور ما را به آدم علیه‌السلام منتقل کرد. نور ما، نسل در نسل از پدران و مادران مؤمن عبور کرد، هیچ‌کدام از پدران و مادران ما، بت‌پرست و کافر نبودند و این‌گونه بود که من از عبدالله و آمنه به دنیا آمدم... سپس علی و فاطمه و حسن و حسین به این دنیا آمدند.

ــ سرانجام این نور چه خواهد شد؟

ــ نور من در فرزندان حسین تا روز قیامت ادامه پیدا خواهد کرد. از نسل حسین، امامانی به دنیا خواهند آمد.[۲۵]

* * *

معاذ!

من اکنون با تو سخن می‌گویم، تو این سخنان را از پیامبر شنیدی، امّا چه شد که آن را از یاد بردی؟ عشق حکومت و ریاست با تو چه کرد؟ دنیاطلبی چقدر تو را عوض کرد!

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند و روزگار غربت و

مظلومیت فاطمه علیهاالسلام آغاز شد، حکومت به خانهٔ فاطمه علیهاالسلام هجوم برد و خانهٔ او را آتش زد و ظلم‌ها و ستم‌های فراوان به او روا داشت و محسن او شهید شد...

ابوبکر فدک را از فاطمه علیهاالسلام گرفت، کارگزار فاطمه علیهاالسلام را از آنجا بیرون کرد. تو در خانهٔ خود نشسته بودی، حکومت به تو وعده داده بود که تو را امیر منطقهٔ «جند» در یمن کند. صدای درِ خانه به گوش تو رسید، این فاطمه علیهاالسلام بود که به دیدن تو آمده بود...

فاطمه با تو چنین سخن گفت:

ــ ای معاذ! آیا آن عهد و پیمانی که با پیامبر بسته‌ای را به یاد داری؟

ــ کدام عهد و پیمان؟

ــ پیمان عقبه را می‌گویم. تو در آنجا عهد بستی که پیامبر و خاندان او را یاری کنی.

ــ آری، یادم آمد. من بر سر آن پیمان خود هستم.

ــ ای معاذ! اکنون ابوبکر فدک را از من گرفته است و کارگزار مرا از آنجا خارج کرده است. من آمده‌ام تا تو مرا یاری کنی و حق مرا از ابوبکر بگیری!

ــ آیا غیر از من، شخص دیگری، قول داده که تو را یاری کند؟

ــ نه.

ــ پس یاری من چه فایده‌ای دارد؟ من یک نفر هستم و کاری نمی‌توانم بکنم!

فاطمه علیهاالسلام وقتی این سخن تو را می‌شنود از جا برمی‌خیزد تا خانهٔ تو را ترک کند، آخرین سخن او این است: «به خدا قسم، دیگر با تـو حـرف نمی‌زنم تا من و تو نزد پیامبر جمع شویم».[۲۶]

ای معاذ! تو خود می‌دانستی که اگر فاطمه علیهاالسلام را یاری می‌کردی، دیگر فاطمه تنها نمی‌ماند، یاری کردن تو باعث می‌شد تا یخ بی‌تفاوتی‌ها آب شود، شما در پیمان عقبه ۷۴ نفر بودید، اگر تو به میدان می‌آمدی، خیلی از آن‌ها به کمک تو می‌آمدند و حق فاطمه علیهاالسلام را می‌گرفتید.

آری، فاطمه علیهاالسلام می‌دانست که همهٔ چشم‌ها به توست، اگر تو سکوت کنی، بقیه هم سکوت می‌کنند، اگر تو به ابوبکر اعتراض کنی، خیلی‌ها اعتراض می‌کنند، حکومت هم این را می‌دانست، برای هـمین تـو را بـا ریاست بر منطقه‌ای از یمن خرید. آیا این ریاست ارزش آن را داشت که پیمان خود را از یاد ببری و فاطمه علیهاالسلام را یاری نکنی؟

۱۴

خدا چندین بار پیامبر را به معراج برد، هر بار که او از معراج برمی‌گشت، گوشه‌ای از آنچه را دیده و شنیده بود برای یاران خود بیان می‌کرد تا آنان با اسرار عالم ملکوت آشنا شوند.

گروهی از یاران در حضور پیامبر بودند، پیامبر رو به آنان کرد و گفت:

«در سفر معراج همواره با جبرئیل به سوی بهشت رفتم، وقتی نزدیک بهشت شدم، صدایی به گوشم رسید: من مشتاق دیدار علی و فاطمه و حسن و حسین هستم. این بهشت بود که به سخن آمده بود. من وارد بهشت شدم و در آنجا نعمت‌هایی که خدا برای مؤمنان آماده کرده است را دیدم، سپس به سدرهٔمُنْتهیٰ رسیدم، آنجا آخرین ایستگاه بود، هیچ‌کس

غیر از من نمی‌توانست از آنجا جلوتر برود، جبرئیل که همراه من بود از حرکت ایستاد و گفت که اگر به اندازهٔ سر سوزنی جلوتر بیایم، پر و بال من می‌سوزد».[۲۷]

سخن پیامبر به اینجا که رسید، همه مشتاق بودند تا پیامبر سخن خویش را ادامه بدهد، به‌راستی کنار سدرهٔمُنتهیٰ چه خبر بوده است؟ پیامبر سخن خویش را این‌گونه ادامه داد: «خدا سرشت من و علی و فاطمه را با چشمهٔ زندگانی آمیخت، سپس نوری آفرید و من و علی و فاطمه، بهره‌ای از آن نور بردیم، هر کس از آن نور بهره‌مند گردد، به ولایت علی هدایت می‌گردد، و هر کس از آن نور بهره‌ای نداشته باشد، از راه ولایت علی، گمراه می‌شود».[۲۸]

یاران پیامبر وقتی این سخن را شنیدند، دانستند که چشمهٔ زندگانی کنار سدرهٔمنتهی است! آب زندگانی همان چشمه‌ای است که ریشه و اساس زندگی در جهان است. این چشمه از عرش خدا جاری شده است.

نکتهٔ مهم این است که سرشت پیامبر و علی و فاطمه علیهم‌السلام از آب آن چشمه خلق شده است، (سرشت همان گِلی است که بدن آنان با آن خلق شده است).

این امتیازی است که به این سه‌تن اختصاص دارد. خدا نورِ آنان را قبل

از خلقت عرش و ملکوت آفرید، سال‌های سال، آنان بودند و هیچ موجودی دیگر در هستی نبود، سپس خدا عرش و ملکوت و آسمان‌ها را آفرید. او در ملکوت، آبِ زندگانی را خلق کرد، پس سرشت محمّد و علی و فاطمه علیهم‌السلام را با آن آب، مخلوط کرد و این‌گونه سرشت آنان را آفرید.

۱۵

پیامبر در سفر معراج از ملکوت و سدره‌منتهی گذشت، پس از آن، او به نهری از نور رسید که هرگز کسی از آن عبور نکرده بود، سپس او به هفتاد هزار حجاب (پرده‌هایی از نور) رسید که از هر حجاب تا حجاب دیگر پانصد سال راه بود.

پیامبر وارد آن حجاب‌ها شد: حجاب عزت، حجاب قدرت، حجاب کبریاء، حجاب نور،.... آخرین حجاب، حجاب جلال بود.[۲۹]

پیامبر از حجاب‌ها عبور کرد، صدایی به گوش او رسید: «ای محمّد».

آیا خداوند است که پیامبر را صدا می‌زند؟

این صدا که صدای علی علیه‌السلام است!

اینجا حریم قدس الهی است و پیامبر هفت آسمان و عرش و ملکوت و هفتاد هزار حجاب را پشت سر گذاشته است، پس چرا در اینجا صدای علی علیه‌السلام به گوش می‌رسد؟

پیامبر می‌گوید: «خدایا! این تو هستی که با من سخن می‌گویی یا علی است که با من سخن می‌گوید؟».

خطاب می‌رسد: «من خدای تو هستم، به قلب تو نظر کردم و دیدم که هیچ‌کس را به اندازهٔ علی، دوست نداری! برای همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می‌گویم».[۳۰]

اکنون خدا می‌خواهد از حقیقتی سخن بگوید: «ای محمّد! نورِ تو و علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور خود آفریدم، من ولایت شما را بر اهل آسمان‌ها و زمین عرضه کردم، هر کس که ولایت شما را قبول کرد از اهل ایمان است و به رحمت من نزدیک است، هر کس ولایت شما را قبول نکرد از کافران است».[۳۱]

آری، در شب معراج، خدا از مقام نورانیّت فاطمه علیهاالسلام و پدر و شوهر و فرزندانش سخن می‌گوید. چگونه ممکن است فاطمه علیهاالسلام زنی عادی باشد؟

* * *

سپس خدا بار دیگر با پیامبرش چنین سخن می‌گوید: «ای محمّد! من تو را برگزیدم و به تو مقام پیامبری عطا کردم، من علی را از سرشت تو آفریدم، به‌راستی که علی بهترین اوصیا می‌باشد، من به او حسن و حسین را عطا می‌کنم. ای محمّد! تو درختی هستی که علی شاخهٔ آن است و فاطمه برگ آن است و حسن و حسین، میوه‌های آن هستند، من شما را در علییّن از یک سرشت آفریدم. آن سرشت که شما را با آن آفریدم، مقداری باقیمانده داشت، من شیعیان شما را از آن باقیمانده آفریدم، برای همین است که جسم و جان شیعیان، مشتاق شماست».[۳۲]

به‌راستی «علییّن» کجاست؟

بالاترین جایگاه هستی!

وقتی روز قیامت برپا شود، حسابرسی آغاز می‌گردد، مؤمنان به بهشت می‌روند و در سه جایگاه قرار می‌گیرند: جایگاه پیامبران و امامان در «علییّن» است، شهدا و مقرّبان در رتبه بعد قرار دارند، مؤمنان معمولی در رتبه‌های دیگر.

خدا ابتدا نورِ فاطمه علیهاالسلام را از نور عظمت خویش آفرید، سپس سرشت او را از علییّن قرار داد. آیا چنین کسی هم‌سطح زنان عادی است؟ چرا عدّه‌ای، چنین سخنی را بیان می‌کنند؟

۱۶

او آقای «جُعفی» بود که از کوفه به مدینه آمده بـود تـا امـام‌باقر علیه‌السلام را ببیند. خانهٔ امام شلوغ بود و مهمانان زیادی برای دیدار امام آمده بودند.

او صبر کرد تا آنجا خلوت شد، او در جستجوی معرفت، راه زیـادی را آمده بود، امام که از حال او باخبر بود، رو به او کرد و گفت: «خدا ۱۴ نور را از نور عظمت خود آفرید، خدا این ۱۴ نور را ۱۴ هزار سال قبل از خلقت آدم علیه‌السلام آفرید. آن نورها، همان ارواح ما بودند».

جُعفی گفت: «آقای من! آن ۱۴ نور را برای من بازگو کنید، نام آنان را برایم بگویید».

امام چنین پاسخ داد: «آن ۱۴ نور که از نور عظمت خدا آفریده شده‌اند،

چنین‌اند: محمّد، علی، فاطمه، حسن حسین و نـه امـام دیگـر از نسـل حسین».

جُعفی هنوز مشتاق بود تا بیشتر بداند، امام چنین ادامه داد: «ای جابر! ما معدن علم و حکمت هستیم، ما همان امانتی هستیم که خدا در مـیان بندگانش قرار داده است. هر کس به پیمان ما وفا کند، به پیمان خدا وفا کرده است و کردار هیچ‌کس بدون ولایت ما قبول نمی‌شود، ما هـمان دست مهربانی خدا هستیم، ما خزانه‌داران علم خدا می‌باشیم، به برکت ما باران نازل می‌شود و گیاهان سبز می‌رویند، اگر ما نبودیم، هیچ‌کس خدا را نمی‌شناخت...».

جُعفی این سخنان را شنید، او خدا را سپاس گفت که گامی بـه سـوی معرفت واقعی برداشته است.

او این سخنان امام‌باقر علیه‌السلام را برای دوستانش نقل کرد تا آنان نیز با مقام نورانیّت این خاندان آشنا شوند.[۳۳]

۱۷

سلمان در جستجوی حقیقت بود، او از ایران حرکت کرد و تا زمانی که به مدینه رسید، سختی‌های فراوانی را تحمّل نمود، او با دیدن آخرین پیامبر به او ایمان آورد و در مسیر کمال به اوج رسید تا آنجا که پیامبر درباره او چنین گفت: «سلمان از ما اهل‌بیت است».

سلمان این مقام را به‌خاطر معرفت به دست آورده بود، قلب او، جایگاه اسرار الهی بود و برای همین در هر فرصت مناسبی، پیامبر بـرای او از معارف بلند الهی سخن می‌گفت.

روزی از روزها، پیامبر رو به سلمان کرد و گفت:

ــ ای سلمان! خدا برای همه پیامبران، دوازده جانشین قرار داده است.

ــ ای پیامبر! من این سخن را قبلاً از دانشمندان مسیحی شنیده‌ام.

ــ آیا تو دوازده جانشین مرا می‌شناسی؟ همان کسانی که خدا آنـان را برای هدایت امّت من، انتخاب کرده است؟

ــ خدا و پیامبر او بر این جواب آگاه هستند.

سلمان سراپا گوش شد تا سخن پیامبر را بشـنود، او مـی‌خواست ایـن سخن را برای دیگران هم بازگو کند، پیامبر سخن خویش را ایـن‌چنین ادامه داد:

ای سلمان! خدا مرا از نور خودش خلق کرد، سپس مرا به اطاعت خود فرا خواند و من اطاعت کردم، پس از آن، علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید و آنان را به اطاعت خویش فرا خواند، و آنان نیز اطاعت کردند.

پس از آن بود که خدا برای نورهای ما، نام‌هایی را از نام‌های خودش برگزید.

خدا «محمود» است، و نام من «محمّد» است.

او «اعلی» است و نام جانشین من، «علی» است.

او «فاطر» است و نام دخترم، «فاطمه» است.

او «ذو الاحسان» است و نام نوهٔ من، «حسن» است.

او «محسن» است و نام نوهٔ دیگرم، «حسین» است.

پس از آن خدا، نورِ نُه امام از نسل حسین را آفرید و آنان را به اطاعت و بندگی خود فرا خواند و آنان اطاعت کردند.

هنوز آسمان و زمین آفریده نشده بود، هیچ فرشته و انسانی خلق نشده بود ولی نور ما آفریده شده بود، ما خدا را ستایش می‌کردیم و او را بندگی می‌نمودیم.

* * *

سلمان رو به پیامبر کرد و پرسید:

ــ فدایت شوم ای فرستاده خدا! پاداش کسی که شما را این‌گونه بشناسد و به شما معرفت پیدا کند، چیست؟

ــ ای سلمان! به خدا قسم، هر کسی که به ما معرفت واقعی پیدا کند و دوستان ما را دوست بدارد و با دشمنان ما دشمن باشد، از ما خاندان می‌باشد، او در روز قیامت در بهشت با ما خواهد بود.

* * *

«محمود» یعنی «پسندیده»! خدایی که همه صفات او پسندیده است، «محمّد» هم به همین معناست. محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی است که همه صفات او پسندیده است.

«اعلی» یعنی «برتر»! خدایی که مقام و رتبه‌اش از همه برتر است.

علی علیه‌السلام نیز مقامش از همهٔ مؤمنان برتر است، او امام و مقتدای اهل ایمان است.

«فاطر» یعنی «آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین». خدا جهان هستی را آفرید و با قدرت خویش آن را نظام بخشید و آن را از بی‌نظمی دور کرد. فاطمه علیهاالسلام کسی است که از همهٔ عیب‌ها و زشتی‌ها به دور است.

«ذو الاحسان» یعنی «صاحب احسان»، خدا به بندگانش مهربانی و احسان می‌کند و به آنان پاداش فراوان می‌دهد. حسن علیه‌السلام نیز به دیگران نیکوکاری می‌کرد و آنان را از سفرهٔ احسان خویش بهره‌مند می‌ساخت.

«محسِن» یعنی نیکوکار. همهٔ کارهای خدا نیکوست، او به بندگان خود نیکویی می‌کند، حسین علیه‌السلام هم نیکوکار بود، او در راه حق و حقیقت، همهٔ هستی خود را فدا کرد.[۳۴]

۱۸

آفتاب می‌تابد، هوا خیلی گرم است، شهر مدینه در گرمای تابستان می‌سوزد، علی علیه‌السلام به سوی خانه می‌رود. او لحظاتی پیش نزد پیامبر بوده است، او به دیدار همسرش فاطمه علیهاالسلام می‌رود.

علی علیه‌السلام وارد خانه می‌شود، فاطمه علیهاالسلام با لبخند مهربانی به استقبال او می‌آید، او ظرف آب گوارایی برای شوهرش می‌آورد، علی علیه‌السلام گلویی تازه می‌کند، از فاطمه علیهاالسلام تشکّر می‌کند.

لحظاتی می‌گذرد، فاطمه به خوبی می‌داند که علی علیه‌السلام از مقام نورانی او آگاهی دارد، او در این شکی ندارد، با این همه فاطمه علیهاالسلام می‌خواهد با علی علیه‌السلام سخن بگوید. هدف او این است که این سخنان در تاریخ بماند و

به گوش محبّان او برسد.

فاطمه علیهاالسلام رو به علی علیه‌السلام می‌کند و می‌گوید:

علی‌جان! خدا نور مرا آفرید، نور من مدت‌ها خدا را ستایش می‌کرد، سپس خدا نور مرا در درختی از بهشت به امانت گذاشت، آن درخت بهشتی، غرق نور شد.

علی‌جان! سال‌های سال از این ماجرا گذشت. شبی از شب‌ها، پدرم به سفر معراج رفت و وارد بهشت شد. آن شب بود که خدا دستور داد تا پدرم میوهٔ آن درخت را تناول کند. پدرم اطاعت کرد، پس نور من به او منتقل شد، پدرم از معراج بازگشت... مادرم مرا حامله گشت و بعدا از نه ماه، من به دنیا آمدم.

علی‌جان! من از آن نور خلق شده‌ام، خدا به من دانشی ارزانی داشته است، من به اذن خدا، از حوادث گذشته و آینده باخبرم![۳۵]

۱۹

اسم او «جابر» بود، بیشتر مردم او را «جابرانصاری» می‌خواندند، او خیلی به پیامبر و خاندان او علاقه داشت. سال هفتم هجری بود. پیامبر همراه با مسلمانان در حال کندن خندق بودند، سپاه مکّه قصد داشت به مدینه حمله کند، بت‌پرستان تصمیم گرفته بودند در این حمله، همهٔ مسلمانان را از بین ببرند.

جابر می‌دانست که پیامبر چند روز است غذا نخورده است، بیشتر مسلمانان در شرایط سختی بودند. همهٔ دارایی جابر، یک گوسفند کوچک بود.

یک روز او در خانه نشسته بود، فکری به ذهن او رسید، او نزد همسرش

رفت و با همسرش مشورت کرد و سرانجام تصمیم گرفت تا آن گوسفند را ذبح کند و پیامبر و علی و چند نفر دیگر از دوستانش را بـرای نـاهار دعوت کند.

او گوسفند را ذبح کرد و همسرش مشغول آشپزی شد...

جابر نماز ظهر را همراه پیامبر خواند و سپس نـزد پـیامبر رفت و او را برای ناهار دعوت کرد. پیامبر دعوت او را قبول کرد. جابر تقریباً برای ده نفر غذا آماده کرده بود، امّا پیامبر به همه مسلمانان خبر داد که آنان در خانهٔ جابر ناهار خواهند خورد.

پیامبر به خانه جابر آمد، کنار تنور رفت و نگاهی به دیگ کوچک غذا انداخت و زیر لب دعا خواند، بعد خودش کار تـقسیم غـذا را بـه عـهده گرفت. آن غذا آن‌قدر برکت پیدا کرد که همهٔ مسلمانان سیر شدند. وقتی مهمانی تمام شد جابر به سراغ دیگ غذا رفت، دید که اصلاً ذره‌ای از آن کم نشده است![۳۶]

***

از آن روز به بعد، پیامبر به جابر علاقهٔ بیشتری پیدا کرد، جـابر بـارها وفاداری خود را نسبت به پـیامبر و خـاندان او نشـان داده بـود، پـیامبر می‌دانست که جابر در آینده، نقش مهمی در زنده‌کردن فرهنگ شـیعه

خواهد داشت.

وقتی که عاشورا فرا برسد، زمانی که حسین علیه‌السلام مظلومانه شهید بشود، این جابر اولین زائر او در روز اربعین خواهد بود. پیامبر این حقایق را می‌دانست، او می‌خواست تا جابر را به اوج معرفت برساند.

به همین دلیل، یک روز، پیامبر با جابر چنین سخن گفت:

ای جابر!

خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور خودش آفرید، پس از آن، نور شیعیان ما را از نور ما آفرید.

ما خدا را حمد و ستایش کردیم!

شیعیان ما هم خدا را حمد و ستایش کردند، ما خدا را به یگانگی یاد نمودیم، شیعیان هم از ما پیروی کردند.

ای جابر! سال‌ها گذشت، پس از آن خدا آسمان‌ها و زمین و فرشتگان را آفرید، فرشتگان صد سال در سکوت به سر بردند، آنان نمی‌دانستند چه بگویند و چگونه خدا را یاد کنند، صد سال که گذشت، ما خدا را حمد و ستایش کردیم، نور شیعیان ما هم از ما پیروی کردند، آن وقت بود که فرشتگان به سخن آمدند و خدا را حمد و ستایش نمودند.

ای جابر!

زمانی که ما یکتاپرست بودیم، هیچ یکتاپرستی نبود، برای همین است که خدا مقامی ویژه به ما عطا کرد. خدا زمانی ما را برگزید که هنوز جسمی نداشتیم، سپس شیعیان را برگزید، ما دعا کردیم و خدا دعای ما را مستجاب کرد.[۳۷]

۲۰

سورهٔ الرّحمان را می‌خوانم، به آیه ۱۹ می‌رسم:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾.

قرآن در این آیه از دو دریا سخن می‌گوید که کنار هم قرار گرفته‌اند و بین این دو دریا، فاصله‌ای است تا آب آن‌ها به هم نیامیزد.

در ادامه، خدا چنین می‌گوید: «ای انسان‌ها و ای جنّ‌ها! کـدام یک از نعمت‌هایی را که به شما داده‌ام، انکار می‌کنید؟». سپس چنین می‌گوید: «از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید».

آب بیشتر رودها شیرین می‌باشد، این رودها از کوه‌ها سرچشمه گرفته و به سوی دریا می‌روند، وقتی رود بزرگی به دریا می‌رسد، آب شور دریا را

عقب می‌راند و در دهانهٔ خود، محدوده‌ای درست می‌کند که آب آن، شیرین است. این آب شیرین با آب شور دریا مخلوط نمی‌شود و این از عجایب قدرت خدا می‌باشد.

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾.

و خدا دو دریا را کنار هم قرار داد.

این آیه معنای دیگری هم دارد که به آن «بطنِ قرآن» گفته می‌شود، «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است، اکنون باید تحقیق کنم تا بدانم این آیه چه معنایی دارد که خیلی‌ها از آن بی‌خبرند.

آیا نام ابن‌عبّاس را شنیده‌ای؟ او پسرعموی پیامبر بود و در تفسیر قرآن از علی علیه‌السلام حقایق زیادی را شنیده بود. ابن‌عبّاس این آیه را این‌گونه معنا می‌کند:

منظور از دو دریا در این آیه، علی و فاطمه علیهماالسلام می‌باشد. علی دریای علم است و فاطمه دریای نبوّت. از ازدواج آن دو، حسن و حسین به دنیا آمدند که همانند لؤلؤ و مرجان ارزشمند می‌باشند.

﴿فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ﴾.

«ای انسان‌ها و ای جنّ‌ها! کدام یک از نعمت‌هایی را که به شما داده‌ام، انکار می‌کنید؟».

ابن‌عبّاس در تفسیر آیهٔ دیگر، چنین می‌گوید: «منظور از این نعمت‌ها، ولایت علی علیه‌السلام و محبّت فاطمه علیهاالسلام است».

آری، فاطمه علیهاالسلام دریای نبوت است، علی علیه‌السلام هم دریای علم! خداوند این دو نعمت را به مردم عطا کرد، افسوس که مردم قدردان این دو نعمت نبودند و چه ظلم‌ها و ستم‌ها در حقّ آنان روا داشتند.[۳۸]

***

محبّت به فاطمه علیهاالسلام نعمتی از نعمت‌های خداست و نشانه‌ای از مهربانی و رضایت اوست. پیامبر به مردم گفت: «خدا به غضب فاطمه، غضب می‌کند و به رضایت فاطمه راضی می‌شود».

آری، پیامبر فاطمه علیهاالسلام را معیاری برای غضب و رضایت خدا معرفی کرد، اگر کسی بخواهد بداند خدا از او راضی هست، باید بررسی کند که آیا فاطمه از او خشنود هست یا نه؟

من هر روز ده بار، در نماز چنین می‌گویم:

﴿...غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾.

من از خدا چنین می‌خواهم: «خدایا! مرا به راه راست هدایت کن و پیرو کسانی قرار بده که به آنان نعمت ارزانی داشته‌ای. مرا از راه کسانی که بر آنان غضب کرده‌ای دور کن».

من دیگر می‌دانم خدا به چه کسانی غضب کرده است. راه کسی که فاطمه علیهاالسلام به او غضب کرده است، راه شیطان است و مرا به تباهی می‌رساند.

چگونه می‌توان فاطمه علیهاالسلام را هم‌پایهٔ زنان عادی دانست در حالی که خدا او را معیار حق و باطل قرار داده است؟

* * *

روزهای آخر زندگی فاطمه علیهاالسلام بود، ابوبکر و عُمَر تصمیم گرفتند به عیادت فاطمه علیهاالسلام بیایند. فاطمه علیهاالسلام در آغاز با عیادت آنان مخالفت کرد، ولی سرانجام قبول نمود.

ابوبکر و عُمَر وارد خانه شدند، فاطمه علیهاالسلام از زنانی که در آنجا بودند خواست تا روی او را به سمت دیوار بگردانند. فاطمه علیهاالسلام با این کار خود می‌خواست به آن دو نفر بفهماند که از آنان ناراضی است.[۳۹]

بعد از لحظاتی سکوت، ابوبکر چنین گفت:

ــ ای دختر پیامبر! آیا می‌شود ما را ببخشی؟[۴۰]

ــ شما اینجا آمده‌اید چه کنید؟

ــ ما آمده‌ایم به خطای خود اعتراف کنیم و از تو بخواهیم که ما را ببخشی.

ــ من سؤالی از شما می‌پرسم و می‌خواهم شما حقیقت را بگویید.

ــ هر چه می‌خواهی بپرس که ما حقیقت را می‌گوییم.

ــ آیا شما از پیامبر این سخن را نشنیدید: «فاطمه، پارهٔتن من است و من از او هستم، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است؟»

ــ آری، ای دختر پیامبر! ما این حدیث را از پیامبر شنیدیم.

ــ شکر خدا که شما به این سخن اعتراف کردید.

آنگاه فاطمه علیهاالسلام دست‌های خود را به سمت آسمان گرفت و از سوز دل چنین گفت: «بار خدایا! تو شاهد باش، این دو نفر مرا آزار دادند و من از آنها راضی نیستم».[۴۱]

۲۱

اکنون سوره مُدّثّر را می‌خوانم، به آیات ۳۲ تا ۳۵ می‌رسم:

﴿كَلَّا وَالْقَمَرِ﴾ ﴿وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ﴾ ﴿وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ﴾ ﴿إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ﴾.

بُت‌پرستان قرآن را جادو می‌پنداشتند و برای همین به آن ایمان نیاوردند، خدا به آنان یادآوری می‌کند که قرآن هرگز جادو نیست، قرآن از آسمان نازل شده است تا هدایت‌گر انسان‌ها باشد. سخن خدا چنین است: «سوگند به ماه! سوگند به شب آن هنگام که دور می‌شود و سحر نزدیک می‌گردد، سوگند به صبح آن هنگام که چهره می‌گشاید و همه‌جا را روشن می‌کند که این قرآن، یکی از پدیده‌های بزرگ جهان است».

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌شود، «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است.

نام «ابوحمزه ثُمالی» را همه شنیده‌اند. او در سحر ماه‌رمضان، هـمراه امام‌سجاد علیه‌السلام بود و مناجات آن حضرت را نوشت و آن را در تاریخ ثبت کرد. این دعا به نام «دعای ابوحمزه» مشهور است.

او به تفسیر قرآن بسیار علاقمند بود و تلاش می‌کرد تا قرآن را در سایهٔ احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام تفسیر کند.

او روزگار امام‌باقر علیه‌السلام را هم درک کرد، یک روز در حضور آن حضرت بود، فرصت را غنیمت شمرد و از تفسیر این آیه سؤال کرد: ﴿إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ﴾.

امام در جواب او دو کلمه گفت: «یعنی فاطمة علیهاالسلام».[۴۲]

ابوحمزه با شنیدن این سخن با حقیقت آشنا شد. او سجدهٔ شکر به جا آورد. او هر بار که این سوره را تلاوت می‌کرد به این معنا فکر می‌کرد:

«سوگند به ماه! سوگند به شب آن هنگام که دور می‌شود و سحر نزدیک می‌گردد، سوگند به صبح آن هنگام که چهره می‌گشاید و همه‌جا را روشن می‌کند که فاطمه علیهاالسلام یکی از بزرگان جهان است».

سخن از بزرگان جهان است؟ منظور از آنان کیست؟

مشخص است که آنان همان پیامبر و علی علیهما السلام می‌باشند. آری، فاطمه یکی از سه بزرگ جهان می‌باشد.

فاطمه علیها السلام مقامی والا دارد، مقام او برتر از همهٔ فرشتگان است، او از جبرئیل برتر است. آیا چنین کسی هم‌پایهٔ زنـان عـادی است؟ چگـونه می‌توان این سخن را پذیرفت؟

۲۲

آیه ۳۵ سورهٔ نور را می‌خوانم:

﴿ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ، الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّـهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ.... ﴾.

خدا در اینجا مثال نورِ خود را بیان می‌کند و از «فانوس» سخن می‌گوید، در روزگار قدیم برای روشن کردن مسجد از «فانوس» استفاده می‌کردند، فانوس را از سقف آویزان می‌کردند و داخل آن، چراغ می‌گذاشتند، نـور چراغی که داخل فانوس بود، فضای مسجد را روشن می‌کرد.

در زمان قدیم، چراغ برای افروخته شدن نیاز به این داشت که فتیلهٔ آن همواره در روغن باشد. فتیله با آتش افروخته می‌شد، به کـمک فـتیله،

روغن کم‌کم می‌سوخت و روشنایی می‌داد.

بهترین و گران‌ترین روغن برای این کار، روغن زیتون بود. برای این که باد، شعلهٔ فتیله را خاموش نکند، روی شعله، حبابی شیشه‌ای قرار می‌دادند که بالای آن باز بود و هوا را عبور می‌داد.

اکنون که این نکته را دانستم، باید این آیه را بررسی کنم:

نور خدا همانند فانوسی است که در وسط آن، چراغی قرار دارد. آن چراغی که دارای حبابی درخشنده است و همچون ستاره‌ای می‌درخشد.[۴۳]

این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که در نوع خود بی‌نظیر است، زیرا این روغن از میوهٔ درخت زیتون گرفته شده است.

درختی که از میوهٔ آن، این روغن تهیّه شده است درختی پربرکت بوده است و در وسط باغ قرار داشته است و نه در طرف شرق یا غرب باغ. درختی که در سمت شرق باغ باشد، صبح در سایه است، درختی که در سمت غرب باغ باشد، عصر در سایه است و روغن میوهٔ آن، خوب و زلال نیست، امّا درختی که این روغن از میوهٔ آن گرفته شده است، در وسط باغ بوده است و به مقدار کافی از آفتاب بهره برده است، برای همین این

روغن، آن‌قدر زلال و صاف است که نزدیک است خود به خود نور دهد، هر چند آتش به آن نرسد.

این ویژگی‌های این چراغ است، معلوم است که چنین چراغی، چندین برابر چراغ‌های دیگر نور می‌دهد.

خدا هر کس را که بخواهد به نورِ خود هدایت می‌کند و این‌گونه برای مردم مثال‌ها را بیان می‌کند که او به همه چیز داناست.

***

وقت آن است از «بطنِ قرآن» سخن بگویم، «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است، اکنون باید تحقیق کنم تا بدانم این آیه چه معنایی دارد که خیلی‌ها از آن بی‌خبرند.

یکی از یاران امام‌صادق علیه‌السلام نزد آن حضرت بود، امام این آیه را تلاوت کردند و سپس چنین گفتند: «منظور از فانوس در این آیه، فاطمه علیهاالسلام است. منظور از چراغ، حسن و حسین می‌باشد».

با توجّه به این سخن، من می‌توانم این آیه را بهتر تفسیر کنم:

فاطمه علیهاالسلام مَثَل نور خداست، فاطمه علیهاالسلام همچون فانوسی است که در وسط آن، چراغی قرار دارد. آن چراغ، حسن و حسین علیهماالسلام می‌باشند.

فاطمه علیهاالسلام همانند ستاره‌ای درخشان در میان زنان می‌درخشد، هیچ‌کس به فضیلت و عظمت او نمی‌رسد.

امام‌صادق علیه‌السلام در ادامه چنین گفت:

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾

نزدیک است علم و دانش همچون چشمه‌ای فروزان از فاطمه علیهاالسلام جاری شود...[۴۴]

* * *

خدا یگانه است، هیچ شریکی ندارد، او بود و هیچ آفریده‌ای با او نبود، زمین و آسمان‌ها نبود، هیچ چیز نبود.

پس از آن خدا اراده کرد تا جهان را خلق کند، ابتدا حقیقتی را آفرید که مخلوق و آفریدهٔ او بود، آن حقیقت، نور محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام بود، حقیقت ولایت بود. آن نور در فاطمه علیه‌السلام جلوه‌گر شد.

آن نور، اوّلین آفریدهٔ خدا بود. وقتی خدا آن نور را آفرید، هنوز زمین و آسمان‌ها را خلق نکرده بود، آن نور خدا را حمد و ستایش می‌کرد.

آن نور بود و خدا! هیچ آفریدهٔ دیگری نبود، چهارده هزار سال بعد از آن، خدا عرش خود را آفرید، آن وقت بود که آن نور را در عرش خود قرار

داد.[۴۵]

آن نور، سالیان سال، در عرش و ملکوت بود، آن نور در آنجا عبادت خدا را می‌نمود، بعد از آن خدا اراده کرد و آن نور به این دنیا منتقل شد و در جسم محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم‌السلام تا مهدی علیه‌السلام قرار گرفت، (چهارده معصوم پاک).

نور محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام از نور عظمت خدا آفریده شده است، یعنی خدا آن نور را آفرید و آن را به عنوان نور خود برگزید، به آن شرافت و عظمت داد.

خدا دوست داشت تا بندگانش به وسیلهٔ آنان هدایت شوند و به کمال برسند، پس آن‌ها را به این دنیا آورد، آنان را از ملکوت خود به این دنیا آورد تا دست همه را بگیرند و به سوی خدا راهنمایی کنند.

آنان آمده‌اند تا راه خدا را به انسان‌ها نشان دهند، آمده‌اند تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنند، آمده‌اند دستگیری کنند و همه را به سعادت و رستگاری برسانند، آمده‌اند تا خداجویان در این دنیا، بی‌یار و یاور نباشند و راه را گم نکنند.

***

فاطمه علیهاالسلام همان فانوس الهی است، نور او که خاموش‌شدنی نـیست! دشمنان چه ظلم‌ها و ستم‌ها نمودند، آنان خواستند این نور را خاموش کنند!

آیا کسی می‌تواند نورِ فاطمه علیهاالسلام را خاموش کند؟

آیا کسی دستش به مهتاب می‌رسد؟ انسان‌ها مـی‌توانـند نـور آتش را خاموش کنند، امّا نور مهتاب، خاموش شدنی نیست که نیست!

۲۳

بانوی من!

ای فاطمه! ای دختر پیامبر!

ای بانوی کرامت!

چه کسی می‌تواند به معرفت تو دست پیدا کند و مقام والای تو را بشناسد؟ خدا تو را از نور عظمت خود آفرید، آیا مردم می‌توانند عظمت نور خدا را درک کنند؟

همان‌طور که مردم از شناخت شب قدر دور مانده‌اند، از شناخت حقیقت تو نیز محروم گشته‌اند.

تو حقیقت شب قدر می‌باشی، هر کس تو را شناخت به حقیقتِ شب

قدر، آگاهی پیدا کرد.[۴۶]

از این پس هر وقت سورهٔ قدر را می‌خوانم به یاد تو می‌افتم: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...﴾.

بانوی من! چگونه قطره‌ای از فضائل تو را بنویسم؟ تو فاطمه‌ای، زهرایی، حانیه‌ای، منصوره‌ای!

***

تو فاطمه‌ای! تو و دوستانت از آتش جهنّم جدا شده‌اید. دشمنان تو هم از دوستیِ تو جدا گشته‌اند، هر کسی نمی‌تواند تو را دوست بدارد، هر دلی شایستگیِ عشق تو را ندارد.

خدا به هر کسی اجازه نمی‌دهد تا عشق تو در دلش جای گیرد، عشق تو، گوهر ارزشمندی است که به هر کس نمی‌دهند.

تو زهرایی، زیرا وقتی تو در محراب عبادت می‌ایستادی، نوری از محراب تو به آسمان می‌تابید و فرشتگان از دیدن آن، متعجّب می‌شدند. تو به‌راستی مهتاب زمین هستی، نوری که در دل تاریکی‌ها می‌درخشی و دوستانت را به حقّ و حقیقت راهنمایی می‌کنی.

تو حانیه‌ای!

هیچ‌کس به مهربانی تو نیست، روز قیامت که همه، دوستان خود را

فراموش می‌کنند و حتّیٰ مادر از فرزند خود فرار می‌کند، تو به یاد دوستان خود هستی، کنار پل صراط می‌ایستی و به سوی بهشت نمی‌روی، تو از خدا می‌خواهی تا دوستانت همراه تو وارد بهشت بشوند.

تو منصوره‌ای! در روز قیامت شیعیان خود را یاری می‌کنی و آنان را تنها نمی‌گذاری و از آنان دستگیری می‌کنی. روز قیامت روز شادی دوستان توست، چه شکوهی دارد آن روز!

***

هنوز به دنیا نیامده بودی، جبرئیل نزد پیامبر آمد و دربارهٔ تو برای پیامبر سخن گفت. جبرئیل به پیامبر خبر داد که به زودی خدا دختری به او می‌دهد که در این دنیا، «فاطمه» و در آسمان‌ها «منصوره» نام دارد.

«منصوره» در اینجا به معنای «یاری‌کننده» می‌باشد.

چه رازی در میان است که فرشتگان تو را «منصوره» می‌خوانند؟[۴۷]

جبرئیل برای پیامبر این راز را آشکار کرد. این سخن جبرئیل با پیامبر بود: «ای محمّد! دختر تو را در دنیا فاطمه می‌خوانند زیرا او و شیعیان او از آتش جهنّم آزاد شده‌اند. دختر تو را در آسمان‌ها منصوره می‌خوانند زیرا مؤمنان در روز قیامت به یاری او، شادمان خواهند شد».[۴۸]

***

خدا در روز قیامت، مقام تو را بر همه معلوم خواهد کرد، روزی که تو در صحرای محشر حاضر شوی، چه شکوه و عظمتی خواهی داشت!

هزاران فرشته به استقبال تو می‌آیند و آنگاه تو به‌سوی بهشت حرکت می‌کنی...[۴۹]

نگاه تو به گوشه‌ای خیره می‌ماند..

فرشتگان عدّه‌ای را به‌سوی جهنّم می‌برند، آن‌ها کسانی هستند که در دنیا گناه انجام داده‌اند.

تو به آنان نگاه می‌کنی و عدّه‌ای از دوستان خود را در میان آنان می‌یابی...

با خدای خویش سخن می‌گویی: «خدایا! تو مرا فاطمه نام نهادی، و عهد کردی که دوستانم را از آتش جهنّم آزاد گردانی! خدایا! تو هرگز عهد و پیمان خود را فراموش نمی‌کنی، از تو می‌خواهم امروز شفاعت مرا در حقّ دوستانم قبول کنی».

سخن تو به پایان می‌رسد، صدایی به گوش می‌رسد، این خداست که با تو سخن می‌گوید: «ای فاطمه! حقّ با توست. من تو را فاطمه نام نهادم و عهد کرده‌ام که به‌خاطر تو دوستانت را از آتش جهنّم آزاد گردانم. من بر سر عهد خود هستم! ای فاطمه! امروز همه دوستانت را از آتش عذاب

خود آزاد می‌کنم تا مقام و جایگاه تو برای همه آشکار شود، امـروز روز توست! هر کس را که می‌خواهی شفاعت کن و با خود به‌سوی بـهشت ببر!».[۵۰]

و تو دوستان خود را شفاعت می‌کنی و آنان همراه با تـو وارد بـهشت می‌شوند. روزی که تو دوستانت را صدا بزنی و آنان همراه تو به سوی بهشت بروند.

* * *

اکنون که با مقام نورانیّت تو آشنا شدم، می‌توانم درک کنم که چرا هرگاه پیش پیامبر می‌رفتی، او با احترام در مقابل تو می‌ایستاد.[۵۱]

تو سرور همهٔ زنان می‌باشی، تو گل سرسبد گیتی هستی!

برای همین پیامبر این‌قدر تو را دوست داشت، این سخن پیامبر دربارهٔ توست: «فاطمه از من است و من از فاطمه‌ام»، «فاطمه پارهٔ تـن مـن است».[۵۲]

۲۴

بانوی من! ای فاطمه! ای دختر پیامبر!

تو فاطمه‌ای! همان بانویی که مردم از معرفت و شناخت تو دور شدند و برای همین این‌قدر در حق تو ظلم و ستم روا داشتند! اگر آنان می‌دانستند تو گوهر این جهان هستی، اگر به مقام تو باور داشتند، هرگز خانهٔ تو را آتش نمی‌زدند و با تازیانه‌ها تو را نمی‌آزردند!

ای مادر مهربان شیعه!

نام زیبای تو با مظلومیّت عجین شده است، چگونه می‌توان از تو نوشت و شرح مظلومیّت تو را نگفت؟

چند روز از رحلت پیامبر گذشته بود، عدّه‌ای با هیاهو به سوی خانه تو حرکت کردند، آنان هیزم‌هایی کنار درِ خانه تو قرار دادند. یک نفر شعلهٔ

آتشی در دست گرفت و فریاد زد: «این خانه و اهل آن را در آتش بسوزانید!».

او نزدیک شد، هیزم‌ها را آتش زد، آتش زبانه کشید.

صدای گریهٔ کودکان تو به آسمان رفت، مردم فقط نگاه می‌کردند!؟ یکی جلو آمد، به آن مردی که هیزم‌ها را آتش زد چنین گفت:

ــ ای عُمَر! داخل این خانه، فاطمه، حسن و حسین هستند.

ــ باشد، هر که می‌خواهد باشد، من این خانه را امروز آتش می‌زنم.[۵۳]

بانوی من! تو هنوز عزادار پدر هستی! اینان می‌خواهند خانه‌ات را آتش بزنند...

عُمَر که آن روز، همه‌کارهٔ حکومت بود، فتوا داده بود که برای حفظ حکومت، سوزاندن خانهٔ تو واجب است![۵۴]

آتش زبانه کشید، تو پشتِ در ایستاده‌ای! تو برای یاری حق و حقیقت قیام کرده‌ای، درِ خانه نیم‌سوخته شد، عُمَر جلو آمد، او می‌دانست که تو پشتِ در ایستاده‌ای. او لگد محکمی به در زد. تو بین در و دیوار قرار گرفتی، صدای ناله‌ات بلند شد. عُمَر در را فشار داد، صدای نالهٔ تو بلندتر شد. میخِ در که از آتش داغ شده بود، در سینهٔ تو فرو رفت.[۵۵]

آن لحظه بود که صدای تو در شهر طنین انداخت: «بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت چه می‌کنند!».[۵۶]

***

مگر گناه تو چه بود؟

تو با همه وجود از علی علیه‌السلام دفاع کردی، سپر بلای او در برابر آن حکومت ستمگر شدی، برای همین بود که تو را آن‌گونه به خاک و خون کشیدند.

تو به میدان آمدی تا از امامت دفاع کنی، میان در و دیوار قرار گرفتی تا دژ محکم امامت فرو نریزد.

تو در جوانی از دنیا رفتی تا غم و اندوه خود و عهدشکنی مردم را با پدر بگویی!

بانوی بی‌حَرم! گر چه قبر تو از دیده‌های ما پنهان است، ولی عشق به تو بر دل‌های ما حک شده است، ما یاد تو را زنده نگاه می‌داریم، از تو پیروی می‌کنیم که تو اسوهٔ صبر و بردباری هستی.

کسی که تو را دوست دارد ظلم‌ستیز است و دشمن بیدادگری! کسی که فاطمی است آزادگی را پیشه می‌سازد و از حریم امامت تا پای جان دفاع می‌کند.

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۳۰۰۰ ۴۵۶۹

همراه نویسنده ۰۹۱۳ ۲۶۱ ۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

پی‌نوشت‌ها

۱ . وإذا كان بعض الناس يتحدّث عن بعض الخصوصيات غير العاديّة في شخصيات هؤلاء النساء، فإننا لا نجد هناک خصوصية إلاّ الظروف الطبيعية التي كفلت لهن إمكانات النمو الروحي والعقلي والالتزام العملي بالمستوى الذي تتوازن فيه عناصر الشخصية بشكل طبيعي في مسألة النمو الذاتي. ولا نستطيع إطلاق الحديث المسؤول القائل بوجود عناصر غيبية مميزة تخرجهن عن مستوى المرأة العادي، لأن ذلک لا يخضع لأي إثبات قطعي...: تأملات اسلامية حول المراة ص ۷ و ۸.

۲ . على ما نقل سيّد جعفر مرتضى العاملى فى كتاب «مأساة الزهرا، شبهات و ردود» ج ۱ ص ۸۵ عن سيّدفضل الله. و لايخفى انّ عبارة سيّد فضل الله كذا: «ماذا ينفع او يضر ان نعرف او نجهل ان الزهرا ﷺ نور او ليست نوراً؟ فإنّ هذا علم لاينفع من علمه و لايضر من جهله».

۳ . عن محمَّد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثَّاني ﷺ فأجريت اختلاف الشِّيعة فقال: يا محمَّد إنَّ اللَّه تبارک و تعالى لم يزل متفرِّدا بوحدانيَّته ثمَّ خلق محمَّدا و عليّا و فاطمة فمكثوا ألف دهر ثمَّ خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم عليها و فوَّض أمورها إليهم فهم يحلُّون ما يشاءون و يحرِّمون ما يشاءون و لن يشاءوا إلَّا أن يشاء اللَّه تبارک و تعالى ثمَّ قال: يا محمَّد هذه الدِّيانة الَّتي من تقدَّمها مرق و من تخلَّف عنها محق و من لزمها لحق خذها إليک يا محمَّد: الكافي ج ۱ ص ۴۳۹، بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۹.

۴ . ولا نستطيع إطلاق الحديث المسؤول القائل بوجود عناصر غيبية مميزة تخرجهّن عن مستوى المرأة العادي،لأنّ ذلک لا يخضع لأيّ إثبات قطعي...: تاملات اسلامية حول المراة ص ۷ و ۸.

۵ . شيخ طوسى سند اين زيارت‌نامه را در تهذيب الاحكام جلد ۶ صفحه ۱۰ اين‌گونه ذكر مى‌كند: عن مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ الْبَصْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ السَّيْرَافِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ الْوَلِيدِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْمَنْصُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْعُرَيْضِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَر...

لازم به ذكر است كه منظور از ابوجعفر در اينجا، امام‌جواد ﷺ مى‌باشد.

دو نفر اوّل سند از بزرگان و ثقات می‌باشند:

۱ ـ محمّد بن أحمد بن داود قمی: نجاشی درباره او چنین می‌گوید: أبو الحسن شیخ هذه الطائفة و عالمها و شیخ القمیین في وقته و فقیههم: رجال النجاشی ص ۳۸۴، (همچنین مراجعه کنید: خلاصة الاقوال ص ۲۶۷، نقد الرجال ج ۴ ص ۱۱۸، جامع الرواة ج ۲ ص ۶۱، معجم رجال الحدیث ج ۱۵ ص ۳۴۵).

۲ ـ محمّد بن وهبان بن محمّد بصری: نجاشی درباره او چنین می‌گوید: ساکن البصرة ثقة من أصحابنا واضح الروایة قلیل التخلیط: رجال النجاشی ص ۳۹۶. (همچنین مراجعه کنید: رجال ابن داود ص ۱۸۵، نقد الرجال ج ۴ ص ۳۴۲، معجم رجال الحدیث ج ۹ ص ۲۶۸).

وقتی دو نفر آخر سند را بررسی می‌کنیم، درباره آنان، هیچ مدح و ذمی در کتب رجالی نمی‌یابیم، برای همین مرحوم محمّد تقی مجلسی (مشهور به مجلسی اوّل) در کتاب روضة المتقین ج ۵ ص ۳۴۳ از سند این زیارت‌نامه به عنوان «حدیث قوی» یاد می‌کند. عبارت او چنین است: «روی الشیخ الطوسي في القوي...». منظور او از «الشیخ» در اینجا، شیخ طوسی می‌باشد که در کتاب تهذیب الاحکام این حدیث را نقل کرده است. حدیث قوی به حدیثی می‌گویند که روایان آن شیعه و از امامیه باشند، امّا هیچ مدح و ذمی درباره آن‌ها ذکر نشده باشد. (مراجعه کنید: المهذّب البارع ج ۱ ص ۶۶).

۶ . لما خلق الله تعالی أبا البشر ونفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فإذا نور خمسة أشباح سجّداً ورکّعاً قال آدم: یا رب هل خلقت أحدا من طین قبلي؟ قال: لا یا آدم قال: فمن هؤلاء الخمسة الذین أراهم في هیئتي وصورتي قال: هؤلاء خمسة من ولدک لولاهم ما خلقتک هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة أسماء من أسمائي لولاهم ما خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الکرسي ولا السماء ولا الأرض ولا الملائکة ولا الإنس ولا الجن...: بحار الانوار ج ۲۷ ص ۵۵۱.

۷ . فنظر إلی منزلة محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسین والأئمّة من بعدهم، فوجداها أشرف منازل أهل الجنّة...: معاني الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳، غایة المرام ج ۴ ص۱۸۸.

۸ . یا آدم ویا حوّا، لا تنظرا إلی أنواري وحججي بعین الحسد فأهبطکما عن جواري...: معاني الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳، غایة المرام ج ۴ ص ۱۸۸.

۹ . وأوّل الحرص حرص آدم، نُهي عن الشجرة فأکل منها، فأخرجه حرصه من الجنّة: تفسیر العیّاشي ج ۱ ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۴۹؛ فلمّا أسکنه الله الجنّة وأتی جهالةً إلی الشجرة أخرجه: تفسیر القمّي ج ۱ ص ۴۳، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۶۱، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳.

۱۰ . يا آدم، مالك تبكي؟ فقال: يا جبرئيل، مالي لا أبكي وقد أخرجني الله من الجنّة: مستدرك الوسائل ج ۹ ص ۳۲۹، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۸ و ج ۹۶ ص ۳۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۰ ص ۴۲۷، تفسير القمّي ج ۱ ص ۴۴،... فهبط آدم على الصفا، وإنّما سُمّيت الصفا: تفسير القمّي ج ۱ ص ۴۳، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۶۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳.

۱۱ . فلقّنه جبرئيل: قل يا حميد بحقّ محمّد، يا عالي بحقّ عليّ، يا فاطر بحقّ فاطمة...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۴۵؛ سأله بحقّ محمّد وعلي والحسن والحسين وفاطمة: الكافي ج ۸ ص ۳۰۵، معاني الأخبار ص ۱۲۵، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۷ وج ۲۶ ص ۳۲۴؛ سأله بحقّ محمّد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلّا تبت عليَّ، فتاب الله عليه: الخصال ص ۲۷۰، كمال الدين ص ۳۵۹، معاني الأخبار ص ۱۲۵، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۹۹، مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۲۴۳، المحتضر ص ۲۰۱، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۷، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۸، شواهد التنزيل ج ۱ ص ۱۰۱، الدرّ المنثور ج ۱ ص ۶۰، ينابيع المودّة ج ۱ ص ۲۸۸، غاية المرام ج ۱ ص ۲۶۲.

۱۲ . قال رسول اللّه: خلق نور فاطمة قبل أن تخلق الارض و السّماء فقال بعض النّاس يا نبيَّ اللّه فليست هى انسيَّةً فقال: فاطمة حوراء انسيَّة قال: يا نبيَّ اللّه و كيف هى حوراء انسيَّة قال: خلقها اللّه عزَّ و جلَّ من نوره قبل أن يخلق آدم...: معانى الأخبار ص ۳۹۶.

۱۳ . فعند ذلک قال ابراهيم: اللهم اجعلنى من شيعة امير المومنين، قال: فاخبر الله فى كتابه...: بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۱۵۲، ج ۸۲ ص ۸۰، الحدائق الناضرة ج ۸ ص ۱۷۱.

۱۴ . إن رسول الله كان جالسا ذات يوم وعنده علي وفاطمة والحسن والحسين فقال: اللهم إنک تعلم أن هؤلاء أهل بيتي وأكرم الناس علي فأحبب من أحبهم... وإنها لتقوم في محرابها فيسلم عليها سبعون ألف ملک من الملائكة المقربين، وينادونها بما نادت به الملائكة مـريم فيقولون: يا فاطمة ﴿إن الله اصطفاک وطهرک واصطفاک على نساء العالمين﴾: الامالى للصدوق ص ۵۷۵، روضة الواعظين ص ۱۴۹، مناقب آل ابى طالب ج ۳ ص ۱۳۵، بحار الانوار ج ۳۷ ص ۸۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۳۸.

۱۵ . ﴿استكبرت أمْ كنت من العالين﴾ من هم يا رسول الله الذين هم أعلى من الملائكة...: بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۴۲، ج ۱۵ ص ۲۱، البرهان فى تفسير القرآن ج ۴ ص ۶۸۴.

۱۶ . عن أنس بن مالک قال: بينا رسول اللهﷺ صلّى صلاة الفجر ثم استوى في محرابه كالبدر في تمامه فقلنا: يا رسول الله إن رأيت أن تفسر لنا هذه الآية قوله تعالى: أولئک مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين فقال النبي: أما النبيون فأنا، وأما الصديقون فعلي بن أبي طالب ، وأما الشهداء فعمّي حمزة، وأمّا الصالحون فابنتي فاطمة وولداها الحسن والحسين...: بحار الانوار ج ۲۵

ص ۱۶، البرهان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۱۲۵، مدینة المعاجر ج ۳ ص ۲۲۲.

۱۷ . ثمّ دعا فاطمة، فأخذ كفّاً من ماءٍ فضرب به على رأسها، وكفّاً بين ثدييها، ثمّ رشّ جلده وجلدها، ثمّ التزمها فقال: اللّهمّ إنّها منّي وأنا منها...: المصنّف للصنعاني ج ۵ ص ۴۸۸، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۸، الأحاديث الطوال ص ۱۴۰، المعجم الكبير ج ۲۲ ص ۴۱۲، المناقب للخوارزمي ص ۳۴۰، كشف الغمّة ج ۱ ص ۳۶۱؛ فاطمةٌ بضعةٌ منّي، يؤذيني ما آذاها: مسند أحمد ج ۴ ص ۵، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱، سنن الترمذي ج ۵ ص ۳۶۰، المستدرك للحاكم ج ۳ ص ۱۵۹، شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۲۷۲، تاريخ مدينة دمشق ج ۳ ص ۱۵۶، تهذيب الكمال ج ۳۵ ص ۲۵۰؛ فاطمةٌ بضعةٌ منّي، يريبني ما رابها، ويؤذيني ما آذاها: المعجم الكبير ج ۲۲ ص ۴۰۴، نظم درر السمطين ص ۱۷۶، كنز العمّال ج ۱۲ ص ۱۰۷، وراجع: صحيح البخاري ج ۴ ص ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۹، سنن الترمذي ج ۵ ص ۳۶۰، مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۵۵، فتح الباري ج ۷ ص ۶۳.

۱۸ . ما رأيت من الناس أشبه كلاماً وحديثاً برسول الله من فاطمة، كانت إذا دخلت عليه رحّب بها وقبّل يديها وأجلسها فی مجلسه، فإذا دخل عليها قامت إليه فرحّبت به: المستدرك للحاكم ج ۳ ص ۱۵۴، السنن الكبرى للبيهقي ج ۷ ص ۱۰۱، الأمالي للطوسي ص ۴۰۰، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۵، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۳۰۷، بشارة المصطفى ص ۳۸۹؛ فبعثت به إلى رسول الله ﷺ، وقالت للرسول: قل له ﷺ: تقرأ عليك ابنتك السلام، وتقول: اجعل هذا في سبيل الله. فلمّا أتاه وخبّره، قال ﷺ: فعلت فداها أبوها. ثلاث مرّات: الأمالي للصدوق ص ۳۰۵، روضة الواعظين ص ۴۴۴، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰، ۸۶.

۱۹ . رسول الله ﷺ: ليلة أُسري بي إلى السماء... فبينما أنا أدور في قصورها وبساتينها ومقاصيرها، إذ شممت رائحة طيّبة فأعجبتني تلك الرائحة... فقالوا: يا محمّد، ربّنا يقرئ عليك السلام وقد أتحفك بهذه التفاحة...: مدينة المعاجز ج ۳ ص ۲۲۴.

۲۰ . كان النبيّ ﷺ يُكثر تقبيل فاطمة ؑ، فعاتبته على ذلك عائشة، فقالت: يا رسول الله، إنّك لتكثر تقبيل فاطمة! فقال لها: إنّه لمّا عُرج بي إلى السماء... فما قبّلتها إلّا وجدت رائحة شجرة طوبى منها: تفسير العيّاشي ج ۲ ص ۲۱۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۴۲، وراجع تفسير القمّي ج ۱ ص ۳۶۵، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۵۰۲؛ رسول الله: أُسري بي إلى السماء، أدخلني جبرئيل الجنّة، فناولني تفّاحة فأكلتها فصارت نطفة في ظهري، فلمّا نزلت من السماء واقعت خديجة، ففاطمة من تلك النطفة، فكلّما اشتقت إلى تلك التفّاحة قبّلتها: ينابيع المودّة ج ۲ ص ۱۳۱، ذخائر العقبى ص ۳۶، رسول الله ﷺ:... فأنا إذا اشتقت إلى الجنّة سمعت ريحها من فاطمة: بحار الأنوار حج ۳۷ ص ۶۵؛ فأكلتها ليلة أُسري فعلقت خديجة بفاطمة، فكنت إذا اشتقت إلى رائحة الجنّة شممت رقبة فاطمة: المستدرك للحاكم ج ۳ ص ۱۵۶، كنز العمّال ج ۱۲ ص ۱۰۹، الدرّ المنثور ج ۴ ص ۱۵۳.

۲۱ . إنّ خديجة لمّا تزوج بها رسول الله ﷺ هجرتها نسوة مكة، فكنّ لا يدخلن عليها، ولا يسلمن عليها، ولا يتركن امرأة تدخل عليها، فاستوحشت خديجة لذلک، وكان جزعها وغمها حذرا عليه ﷺ، فلما حملت بفاطمة كانت تحدثها من بطنها و تصبرها، وكانت تكتم ذلک من رسول الله ﷺ فدخل رسول الله ﷺ يوما فسمع خديجة تحدث فاطمة، فقال لها: يا خديجة، من تحدثين؟ قالت: الجنين الذي في بطني يحدثني ويؤنسني...: الامالى لصلدوق ص ۶۹۰، روضة الواعظين ص ۱۴۳، دلائل الامامة ص ۷۷، الخرائج و الجرائح ج ۲ ص ۵۳۴، مناقب آل ابى طالب ج ۳ ص ۱۱۸، بحار الانوار ج ۴۳ ص ۲.

۲۲ . فلم تزل خديجة على ذلك إلى أن حضرت ولادتها، فوجّهت إلى نساء قريش وبني هاشم: أن تعالين لتلين منّي ما تلي النساء من النساء، فأرسلن إليها: أنتِ عصيتنا، ولم تقبلي قولنا، وتزوّجتِ محمّداً يتيم أبي طالب فقيراً لا مال له، فلسنا نجيء ولا نلي من أمركِ شيئاً. فاغتمّت خديجة لذلك، فبينا هي كذلك، إذ دخل عليها أربع نسوة سمر طوال، كأنّهنّ من نساء بني هاشم، ففزعت منهن لمّا رأتهن، فقالت إحداهنّ: لا تحزني يا خديجة، فإنّا رسل ربّكِ إليكِ، ونحن أخواتك، أنا سارة، وهذه آسية بنت مزاحم، وهي رفيقتك في الجنّة، وهذه مريم بنت عمران، وهذه كلثوم أُخت موسى بن عمران، بعثنا الله إليكِ لنلي منكِ ما تلي النساء من النساء، فجلست واحدة عن يمينها، وأُخرى عن يسارها، والثالثة بين يديها، والرابعة من خلفها...: الأمالي للصدوق ص ۶۹۱، روضة الواعظين ص ۱۴۳، دلائل الإمامة ص ۷۷، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۲۴، المحتضر ص ۵۷، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۸۰، ج ۴۳ ص ۳.

۲۳ . فوضعت فاطمة طاهرة مطهّرة، فلمّا سقطت إلى الأرض أشرق منها النور حتّى دخل بيوتات مكّة، ولم يبق في شرق الأرض ولا غربها موضع إلّا أشرق فيه ذلك النور... قالت النسوة: خذيها يا خديجة طاهرة مطهّرة زكية ميمونة، بورك فيها وفي نسلها. فتناولتها فرحة مستبشرة، وألقمتها ثديها، فدرّ عليها: نفس المصادر السابقة.

۲۴ . إنّها نزلت في العاص بن وائل السهمي، وذكر أنّه رأى رسول الله ﷺ يخرج من المسجد، فالتقيا عند باب بني سهم، وتحدّثا وأُناس من صناديد قريش جلوس في المسجد، فلمّا دخل العاص قالوا: من الذي كنت تحدّث معه؟ قال: ذاك الأبتر...: تفسير الثعلبي ج ۱۰ ص ۳۰۷، تفسير البغوي ج ۴ ص ۵۳۴، تفسير معجم البيان ج ۱۹ ص ۴۵۹، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۲۰۳.

۲۵ . إن الله عز وجل خلقني وعليا وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق الدنيا بسبعة آلاف عام قلت: فأين كنتم يا رسول؟ قال: قدّام العرش نسبح الله تعالى ونحمده ونقدسه ونمجده قلت: على أيّ مثال؟ قال: أشباح نور حتى إذا أراد الله عز وجل ان يخلق صورنا صيّرنا عمود نور ثم قذفنا في صلب آدم ثم أخرجنا إلى أصلاب الآباء وأرحام الأمهات ولا يصيبنا نجس الشرک ولا سفاح الكفر يسعد بنا قوم ويشق بنا آخرون...: علل الشرايع ج ۱ ص ۲۰۹، مدينة المعاجر ج ۳ ص ۲۲۹، بحار الانوار ج ۱۵ ص ۷.

۲۶ . قال: فانتهت إلى معاذ بن جبل فقالت: يا معاذ بن جبل! إني قد جئتک مستنصرة، وقد بايعت رسول اللهﷺ على أن تنصره وذريته و تمنع ممّا تمنع منه نفسک وذرّيّتک: بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۹۰.

۲۷ . وقف بي جبرئيل عند شجرة عظيمة لم أرَ مثلها، على كلّ غصن منها وعلى كلّ ورقة منها ملك، وعلى كلّ ثمرة منها ملك، وقد كلّلها نور من نور الله جلّ وعزّ، فقال جبرئيل: هذه سدرة المنتهى، كان ينتهي الأنبياء من قبلك إليها، ثمّيجاوزونها، وأنت تجوزها إن شاء الله ليريك من آياته الكبرى...: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۵، فلمّا انتهيت إلى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدّم يا محمّد، وتخلف عنّي، فقلت: يا جبرئيل في مثل هذا الموضع تفارقني!؟ فقال: يا محمّد، إنّ انتهاء حدّي الذي وضعني الله عزّ وجلّ فيه إلى هذا المكان، فإن تـجاوزته احـترقت أجنحتي بتعدّي حدود ربّي جلّ جلاله...: علل الشرائع ج ۱ ص ۶، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۳۸، كمال الدين ص ۲۵۵، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۳۳۷، فلما نظروا إلي رحبوا بي وقالوا: يا محمّد، مرحبا بک ، فسمعت اضطراب ريح السدرة وخفقة أبواب الجنان، قد اهتزت فرحا لمجيئک، فسمعت الجنان تنادي: واشوقاه إلى علي وفاطمة والحسن والحسين ﷺ: قرب الاسناد ص ۱۰۱، بحار الانوار ج ۳۷ ص ۳۸.

۲۸ . لما أسري بي إلى السماء سمعت صوتا يتبعه ريح فسمعت السدرة وهي تنادي: واشوقاه إلى علي بن أبي طالب؟ فقلت: يا جبرئيل ما هذا؟ قال: سدرة المنتهى قد اشتاقت إلى ابن عمک... وإن الله عجن طينتي وطينة علي وطينة فاطمة من ماء الحيوان ثمّ خـلق نـورا فـقذفه فأصابني وأصاب عليا وأصاب فاطمة وأصاب أهل ولايتنا فمن أصابه ذلک النور هدي لولاية علي ومن لم يصب ذلک النور ضل عن ولاية علي! فنحن محرمون على النار: مناقب الامام امير المومنين لمحمد بن لسليمان الكوفى ص ۲۳۹.

۲۹ . فلمّا وصلت إلى السماء السابعة وتخلّف عنّي جميع من كان معي من ملائكة السماوات وجبرئيل والملائكة المقرّبين، ووصلت إلى حجب ربّي، دخلت سبعين ألف حجاب، بين كلّ حجاب إلى حجاب من حجب العزّة والقدرة والبهاء والكرامة والكبرياء والعظمة والنور والظلمة والوقار، حتّى وصلت إلى حجاب الجلال...: المحتضر ص ۲۵۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۸، من الحجاب إلى الحجاب مسيرة خمسمئة عام...: المحتضر ص ۲۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۳۸.

۳۰ . عن عبد الله بن عمر: سمعت رسول اللهﷺ وقد سُئل: بأيّ لغةٍ خاطبك ربّك ليلة المعراج؟ فقال: خاطبني بلغة علي بن أبي طالب، فألهمني أن قلت: يا ربّ، أنت خاطبتني أم علي؟ فقال: يا أحمد، أنا شيء ليس كالأشياء، لا أُقاس بالناس ولا أُوصف بالأشياء، خلقتك من نوري وخلقت عليّاً من نورك، فاطّلعت على سرائر قلبك فلم أجد أحداً أحبّ من عليّ بن أبي طالب إلى قلبك، فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ قلبك...، المختصر ص ۱۷۱، كشف الغمّة ج ۱ ص ۱۰۳، ينابيع المودّة ج ۱ ص ۲۴۶.

۳۱ . يا محمد إني خلقتک و خلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ولده من سنخ نوري، وعرضت ولايتكم على أهل السماوات

وأهل الأرضين فمن قبلها كان عندي من المؤمنين، ومن جحدها كان عندي من الكافرين: بحار الانوار ج ۲۷ ص ۲۰۰، البرهان فی تفسير القرآن ج ۱ ص ۵۷۱.

۳۲ . ليلة أسري بي إلى السماء أوحى الله إلي يا محمد على من تخلي أمتک؟ قال: اللهم عليک قال: صدقت أنا خليفتک على الناس أجمعين. يا محمد قلت: لبيک وسعديک يا رب، قال: إني اصطفيتک برسالاتي وأنت أميني على وحيي، ثم خلقت من طينتک الصديق الأكبر خير الأوصياء جعلت له الحسن والحسين، أنت يا محمد وعلي غصنها وفاطمة ورقها والحسن والحسين ثمرها، خلقتكم من طين في عليين، وجعلت شيعتكم من بقية طينتكم، فلأجل ذلک قلوبهم وأجسادهم تهوى إليكم: شرح احقاق الحق ج ۴ ص ۳۴۱.

۳۳ . عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: إن الله تعالى خلق أربعة عشر نورا من نور عظمته قبل خلق آدم بأربعة عشر ألف عام فهي أرواحنا فقيل له: يا بن رسول الله عدهم بأسمائهم فمن هؤلاء الأربعة عشر نورا؟ فقال: محمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين وتاسعهم قائمهم...: بحار الانوار ج ۲۵ ص ۴.

۳۴ . عن سلمان قال: قال لي رسول الله ﷺ: إن الله تبارک وتعالى لم يبعث نبيا ولا رسولا إلا جعل له اثني عشر نقيبا، فقلت: يا رسول الله، لقد عرفت هذا من أهل الكتابين، فقال: يا سلمان: هل علمت من نقبائي ومن الاثني عشر الذين اختارهم الله للأمة من بعدي؟ فقلت: الله ورسوله أعلم. فقال: يا سلمان، خلقني الله من صفوة نوره، ودعاني فأطعته، وخلق من نوري عليا، ودعاه فأطاعه، وخلق من نور علي فاطمة، ودعاها فأطاعته، وخلق مني ومن علي وفاطمة: الحسن، ودعاه فأطاعه، وخلق مني ومن علي وفاطمة: الحسين، فدعاه فأطاعه...: دلائل الامامة ص ۴۴۸، بحار الانوار ج ۲۵ ص ۶، البرهان فی تفسير القرآن ج ۴ ص ۲۵۲.

۳۵ . اعلم يا أبا الحسن أن الله تعالى خلق نوري وكان يسبح الله جل جلاله ثم أودعه شجرة من شجر الجنة فأضاءت فلما دخل أبي الجنة أوحى الله تعالى إليه إلهاما أن اقتطف الثمرة من تلک الشجرة وأدرها في لهواتک ففعل فأودعني الله سبحانه صلب أبي ﷺ ثم أودعني خديجة بنت خويلد فوضعتني وأنا من ذلک النور أعلم ما كان وما يكون وما لم يكن: بحار الانوار ج ۴۳ ص ۸.

۳۶ . وكنّا نعمل في الخندق نهاراً، فإذا أمسينا رجعنا إلى أهالينا، فقلتُ: يا رسول الله، إنّي قد صنعتُ كذا وكذا، وأُحبّ أن تنصرف معي، وإنّما أُريد أن ينصرف معي وحده. فلمّا قلتُ له ذلك، قال: نعم. ثمّ أمر صارخاً فصرخ أن انصرفوا...: تاريخ الإسلام ج ۲ ص ۲۸۵.

۳۷ . عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن الله عز وجل خلقني وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين من نور فعصر ذلک النور عصره فخرج منه شيعتنا فسبحنا فسبحوا وقدسنا فقدسوا وهللنا فهللوا ومجدنا فمجدوا ووحدنا فوحدوا ثم خلق السماوات

والأرضين وخلق الملائكة فمكثت الملائكة مائة عام لا تعرف تسبيحا ولا تقديسا فسبحنا فسبحت شيعتنا فسبحت الملائكة وكذلک في البواقي فنحن الموحدون حيث لا موحد غيرنا وحقيق على الله عز وجل كما اختصنا واختص شيعتنا أن ينزلنا وشيعتنا في أعلى عليين ان الله اصطفانا واصطفى شيعتنا من قبل أن تكون أجساما فدعانا فأجبنا فغفر لنا ولشيعتنا من قبل أن نستغفر الله تعالى: كشف الغمة ج ۲ ص ۸۵، بحار الانوار ج ۲۶ ص ۳۴۳، المحتضر ص ۲۰۲.

۳۸ . فأنزل سبحانه: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾ يقول: أنا اللّه أرسلت البحرين: عليّا بحر العلم، و فاطمة بحر النبوّة، يلتقيان: يتّصلان، أنا اللّه أوقعت الوصلة بينهما... ﴿فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما﴾ يا معشر الجنّ و الإنس ﴿تُكَذِّبانِ﴾ بولاية أمير المؤمنين و حبّ فاطمة الزهـراء، فـاللؤلؤ الحسـن، و المرجان الحسين...: مناقب ال ابى طالب ج ۳ ص ۱۰۱، بحار الانوار ج ۲۴ ص ۹۹، البرهان فى تفسير القرآن ج ۵ ص ۲۳۵.

۳۹ . إنَّ عمر أتى عليّا فقال له: إنَّ أبا بكر شيخ رقيق القلب و قد كان مع رسول اللَّه في الغار فله صحبة... و قالت لنسوة حولها: حوِّلن وجهي فلمَّا حوَّلن وجهها حوَّلا إليها...: علل الشرايع ج ۱ ص ۱۷۸، و راجع بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۵۷.

۴۰ . ثمّ أقبل يعتذر إليها ويقول: ارضي عنّي يا بنت رسول الله: بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۳۲ وراجع عمدة القاري ج ۱۵ ص ۲۰، كنز العمّال ج ۵ ص ۶۰۵، سير أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۲۱، تاريخ الإسلام للذهبي ج ۳ ص ۴۷، البداية والنهاية ج ۵ ص ۳۱۰.

۴۱ . قالت: نشدتكما بالله، هل سمعتما رسول اللهﷺ يقول: فاطمة بضعه منّي، فمن آذاها فقد آذاني... كتاب سليم بن قيس ص ۳۹۱، بـحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۰۳، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۷، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰۳.

۴۲ . عن أبي حمزة عن أبي جعفر ع في قوله إنَّها لإحدى الكبر – نذيرا للبشر قال: يعني فاطمة: تفسير القمى ج ۲ ص ۳۹۶، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۵۸، بحار الانوار ج ۲۴ ص ۳۳۱.

۴۳ . وقيل: المشكاه: القنديل: روح المعانى ج ۷ ص ۲۲۵. در فرهنگ دهخدا قنديل را فانوس معنا كرده است.

۴۴ . سمعت أبا عبد اللَّه يقول في قول اللَّه ﴿اللَّه نور السَّماوات و الأرض﴾ ﴿مثل نوره كمشكاة﴾ المشكاة فاطمةؑ فيها مصباح المـصباح الحسن و الحسين في زجاجة الزُّجاجة كأنَّها كوكب درِّي كأنَّ فاطمة كوكب درِّيّ بين نساء أهل الأرض...: الكافى ج ۱ ص ۱۹۵، بـحار الانوار ج ۴ ص ۱۹، ج ۲۳ ص ۳۰۴.

۴۵ . كان الله ولا شيء غيره، فاوّل ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمّداً...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷، اوّل ما خلق الله نور نبيّك يا جابر: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، روح المعاني ج ۱ ص ۵۱، ينابيع المودّة ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، يا محمّد، إنّي خلقتك وعليّاً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري: الكافي ج ۱ ص ۴۴۰، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۶۵، كنّا عند ربّنا ليس

عنده أحدٌ غيرنا، في ظلّةٍ خضراء، نسبّحه ونقدّسه ونهلّله ونمجّده: الكافي ج ۱ ص ۴۴۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴ و ج ۵۴ ص ۱۹۶.

۴۶ . عن أبی عبد اللّه أنّه قال: انّا أنزلناه فی لیلة القدر، اللّیلة فاطمة و القدر اللّه فمن عرف فاطمة حقّ معرفتها فقد أدرک لیلة القدر و انّما سمّیت فاطمة لأنّ الخلق فطموا عن معرفتها: تفسیر فرات الکوفی ص ۵۸۱.

۴۷ . دقّت کنید: منصوره اسم مفعول است ولی به معنای اسم فاعل آمده است. نمونه آن را در قرآن در آیه ۱۰۱ سوره اسرا می‌توانیم بیابیم: قوله ﴿فقال له فرعون﴾ حکایة عما قال فرعون لموسی ﴿انّی لأظنّک یا موسی مسحوراً﴾ أی معطاً علم السحر بهذه العجائب التی تفعلها من سحرک، و قد یجوز أن یکون المراد: انّی لأظنّک یا موسی ساحراً، فوضع مفعول، موضع فاعل، مثل مشؤوم و میمون موضع شائم و یأمن: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۶ ص ۵۲۶.

۴۸ . وهی فی السّماء المنصورة و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ- یومئذ یفرح المؤمنون. بنصر اللّه ینصر من یشاء یعنی نصر فاطمة لمحبّیها: معانی الأخبار ص ۳۹۶.

۴۹ . إنّ آسیة بنت مزاحم ومریم بنت عمران وخدیجة یمشین أمام فاطمة کالحجاب لها في الجنّة: مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۰۵، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۷.

۵۰ . عن ابن مسکان، عن محمّد بن مسلم، عن الباقر علیه السلام، قال: لفاطمة علیها السلام وقفة علی باب جهنّم، فإذا کان یوم القیامة کُتب بین عیني کلّ رجل: مؤمن أو کافر، فیؤمر بمحبٍّ قد کثرت ذنوبه إلی النار...: کشف الغمّة ج ۲ ص ۹۱، الجواهر السنیة ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۱ ج ۴۳ ص ۱۴.

۵۱ . ما رأیت من الناس أشبه کلاماً وحدیثاً برسول الله من فاطمة، کانت إذا دخلت علیه رحّب بها وقبّل یدیها وأجلسها فی مجلسه، فإذا دخل علیها قامت إلیه فرحّبت به: المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۵۴، السنن الکبری للبیهقي ج ۷ ص ۹۶.

۵۲ . ثمّ دعا فاطمة، فأخذ کفّاً من ماء فضرب به علی رأسها، وکفّاً بین ثدییها، ثمّ رشّ جلده وجلدها، ثمّ التزمها فقال: اللّهمّ إنّها منّي وأنا منها...: المصنّف للصنعاني ج ۵ ص ۴۸۸، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۸، المعجم الکبیر ج ۲۲ ص ۴۱۲، المناقب للخوارزمي ص ۳۴۰، کشف الغمّة ج ۱ ص ۳۶۱؛ فاطمة بضعة منّي، یؤذیني ما آذاها: مسند أحمد ج ۴ ص ۵، صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱، سنن الترمذي ج ۵ ص ۳۶۰.

۵۳ . والذي نفس عمر بیده، تخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها، فقیل له: یا أبا حفص، إنّ فیها فاطمة! قال: وإن!: الغدیر ج ۵ ص ۳۷۲، الإمامة والسیاسة ج ۱ ص ۱۹.

۵۴ . لمّا ولّي أبوبکر ولّی عمر القضاء، وولّی أبوعبیدة المال: کنز العمّال ج ۵ ص ۶۴۰، وراجع فتح الباري ج ۱۲ ص ۱۰۸، فیض القدیر ج ۲ ص

٥٥ . فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثمّ دخلوا فأخرجوا عليّاً عليه السلام ملبّباً...: تفسير العيّاشي ج ٢ ص ٦٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧؛ عصر عمر فاطمة خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها، وسقطت مريضة حتّى ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص ١٨١.

٥٦ . صفقة عمر على خدّها حتّى أبرى قرطها تحت خمارها فانتثر...: الهداية الكبرى ص ٤٠٧؛ يا أبتاه يا رسول الله! ابنتك فاطمة تضرب؟...: الهداية الكبرى ص ٤٠٧؛ وقالت: يا أبتاه يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك؟...: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩٤.

منابع

١. **أُسد الغابة في معرفة الصحابة**، أبو الحسن عزّ الدين علي بن أبي الكرم محمّد بن محمّد بن عبد الكريم الشيباني المعروف بابن الأثير الجزري (ت ٦٣٠هـ)، تحقيق: علي محمّد معوّض وعادل أحمد، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأُولى، ١٤١٥هـ

٢. **الإصابة في تمييز الصحابة**، أبو الفضل أحمد بن علي بن الحجر العسقلاني (ت ٨٥٢هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمّد معوّض، بيروت: دار الكتب العلميّة، الطبعة الأُولى، ١٤١٥هـ

٣. **إعلام الورى بأعلام الهدى**، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، بيروت: دارالمعرفة، الطبعة الأُولى، ١٣٩٩هـ

٤. **أعيان الشيعة**، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقرائي (ت ١٣٧١هـ)، إعداد: السيّد حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣هـ

٥. **الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرّة في السنة**، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي الحسني المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤هـ)، تحقيق: جواد القيّومي الإصفهاني، قمّ: مكتب الإعلام الإسلامي الطبعة الأُولى، ١٤١٤هـ

٦. **الأمالي**، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: مؤسّسة البعثة، قمّ: دار الثقافة، الطبعة الأُولى، ١٤١٤هـ

۷. الأمالي، محمّد بن علي بن بابويه القمّي (الشيخ الصدوق) (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: مؤسّسة البعثة، قمّ: مؤسّسة البعثة، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۷هـ

۸. الإمامة والسياسة (تاريخ الخلفاء)، أبو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (ت ۲۷۶هـ)، تحقيق: علي شيري، مكتبة الشريف الرضي قمّ، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۳هـ

۹. إمتاع الأسماع، أحمد بن علي المَقريزي (ت ۷۴۵هـ)، تحقيق وتعليق: محمّد عبد الحميد النميسي، منشورات محمّد علي بيضون، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأُولى، ۱۴۲۰هـ

۱۰. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار، محمّد باقر بن محمّد تقي المجلسي (ت ۱۱۱۰هـ)، تحقيق: دار إحياء التراث، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۲هـ

۱۱. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ۷۷۴هـ)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف.

۱۲. البرهان في تفسير القرآن، هاشم بن سليمان البحراني (ت ۱۱۰۷هـ)، تحقيق: مؤسّسة البعثة، قمّ: مؤسّسة البعثة، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۵هـ

۱۳. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن علي الطبري (ت ۵۲۵هـ)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدريّة، الطبعة الثانية، ۱۳۸۳هـ

۱۴. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محمّد بن أحمد الذهبي (ت ۷۴۸هـ)، تحقيق: عُمَر عبد السلام تدمري، بيروت: دار الكتاب، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۹هـ

۱۵. تاريخ مدينة دمشق، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت ۵۷۱هـ)، تحقيق: علي شيري، ۱۴۱۵، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.

۱۶. تأملات اسلامية حول المراة، سيّدمحمّدحسين فضل‌الله، تهران، دار الملائک، ۱۳۷۸ ش. تذكرة الحفّاظ، محمّد بن أحمد الذهبى (ت ۷۴۸هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

۱۷. التبيان فى تفسير القرآن، الشيخ الطوسى، (ت ۴۶۰هـ)، بيروت، دار احياء التراث العربى.

۱۸. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصروي الدمشقي (ت

۷۷۴هـ)، تحقيق: عبد العظيم غيم ومحمّد أحمد عاشور ومحمّد إبراهيم البنّا، القاهرة: دار الشعب.

۱۹. ○ . تفسير الآلوسي = روح المعاني في تفسير القرآن.

۲۰. تفسير الثعالبي (الجواهر الحسان في تفسير القرآن)، عبد الرحمٰن بن محمّد الثعالبي المالكي (ت ۷۸۶هـ)، تحقيق: علي محمّد معوض، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۸هـ

۲۱. تفسير العيّاشي، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمي السمرقندي المعروف بالعيّاشي (ت ۳۲۰هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، طهران: المكتبة العلميّة، الطبعة الأُولى، ۱۳۸۰هـ

۲۲. تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت ۶۷۱هـ)، تحقيق: محمّد عبد الرحمٰن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵هـ

۲۳. تفسير القمّي، علي بن إبراهيم القمّي، تصحيح: السيّد طيّب الموسوي الجزائري، النجف: مطبعة النجف.

۲۴. تفسير فرات الكوفي، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق ۴هـ)، تحقيق: محمّد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۰هـ

۲۵. تفسير نور الثقلين، عبد عليّ بن جمعة العروسي الحويزي (ت ۱۱۱۲هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، قمّ: مؤسّسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۲هـ

۲۶. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، محمّد بن الحسن الطوسي (ت ۴۶۰هـ)، تحقيق: السيّد حسن الموسوي، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثالثة، ۱۳۶۴ ش.

۲۷. تهذيب التهذيب، الإمام أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ۸۵۲هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّة، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۵هـ

۲۸. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، يونس بن عبد الرحمٰن المزّي (ت ۷۴۲هـ)، تحقيق: الدكتور بشّار عوّاد معروف، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۹ هـ

۲۹. جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردي (ت ۱۳۸۳هـ)، قمّ: المطبعة العلمية.

۳۰. **جامع الرواة**، محمّد بن علي الغروي الأردبيلي (ت ۱۱۰۱هـ)، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳هـ
۳۱. **الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير**، جلال الدين عبد الرحمٰن بن أبـي بكـر السـيوطي (ت ۹۱۱هـ)، بيروت: دار الفكر.
۳۲. **الجواهر السنية في الأحاديث القدسية**، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسين الحـرّ العـاملي (ت ۱۱۰۴هـ)، قمّ: مكتبة المفيد.
۳۳. **الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة**، يوسف بن أحمد البحراني (ت ۱۱۸۶هـ)، تحقيق: محمّد تقى الإيرواني، النجف: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۷هـ
۳۴. **الخرائج والجرائح**، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بـقطب الديـن الراونـدي (ت ۵۷۳هـ)، تحقيق: مؤسّسة الإمام المهدي (عج)، قمّ: مؤسّسة الإمام المهدي (عج)، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۹هـ
۳۵. **الخصال**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابَوَيه القمّي المـعروف بـالشيخ الصـدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قمّ: منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية.
۳۶. **خلاصة الأقوال**، الحسن بن يوسف بن علي بن المـطهّر المـعروف بـالعلّامة الحـلّي (ت ۷۲۶هـ)، تحقيق: الشيخ جواد القيّومي، قم: مؤسّسة نشر الفقاهة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ
۳۷. **الدُرّ المنثور في التفسير المأثور**، جلال الدين عبد الرحمٰن بن أبـي بكـر السـيوطي (ت ۹۱۱هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۴هـ
۳۸. **دلائل الإمامة**، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي (ق ۵هـ)، تحقيق: مؤسّسة البـعثة، قـمّ: مؤسّسة البعثة.
۳۹. **ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى**، أبو العبّاس أحمد بن عبد الله الطبري (ت ۶۹۳هـ)، بيروت: دار المعرفة.
۴۰. **رجال ابن داود**، تقي الدين الحسن بن على بن داود الحلّي (ت ۷۰۷هـ)، تحقيق: السيّد محمّد صادق آل بحر العلوم، قمّ: منشورات الشريف الرضي، ۱۳۹۲هـ

۴۱. رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنّفي الشيعة)، أبو العبّاس أحمد بن علي النجاشي (ت ۴۵۰ه)، بيروت: دار الأضواء، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۸ه.
۴۲. روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير روح المعاني)، محمود الآلوسي (ت ۱۲۷۰ه)، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۵ه
۴۳. روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقى المجلسي (ت ۱۰۷۰ه)، قم: مؤسّسة اسماعيليان، قم الطبعة الأولى، ۱۴۱۴ه
۴۴. روضة الواعظين، محمّد بن الحسن بن عليّ الفتّال النيسابوري (ت ۵۰۸ه)، تحقيق: حسين الأعلمي، بيروت: مؤسّسة الأعلمي، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۶ه
۴۵. سنن الترمذي (الجامع الصحيح)، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت ۲۷۹ه)، تحقيق: عبد الرحمٰن محمّد عثمان، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ه
۴۶. السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت ۴۵۸ه)، تحقيق: محمّد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۴ه
۴۷. سير أعلام النبلاء، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الذهبي (ت ۷۴۸ه)، تحقيق: شُعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة العاشرة، ۱۴۱۴ه
۴۸. سيرة ابن هشام (السيرة النبويّة)، أبو محمّد عبد الملك بن هشام بن أيّوب الحميري (ت ۲۱۸ه)، تحقيق: مصطفى سقا وإبراهيم الأنباري، قمّ: مكتبة المصطفى، الطبعة الأُولى، ۱۳۵۵ه
۴۹. السيرة الحلبيّة، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي (ت ۱۱ه)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
۵۰. شرح احقاق الحق، السيد المرعشى، (ت ۱۴۱۱ه)، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى.
۵۱. شرح الأخبار في فضائل الأئمّة الأطهار، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمّد المصري (ت ۳۶۳ه)، تحقيق: السيّد محمّد الحسيني الجلالي، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۲ه
۵۲. شرح نهج البلاغة، عبد الحميد بن محمّد المعتزلي (ابن أبي الحديد) (ت ۶۵۶ه)، تحقيق: محمّد أبو

الفضل إبراهيم، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الثانية، ۱۳۸۷هـ.

۵۳. **شواهد التنزيل لقواعد التفضيل**، أبو القاسم عبيدالله بن عبد الله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (ق ۵هـ)، تحقيق: محمّد باقر المحمودي، طهران: مؤسّسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلاميّ، الطبعةالأُولى، ۱۴۱۱هـ

۵۴. **صحيح ابن حبّان**، عليّ بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ۷۳۹هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴هـ

۵۵. **صحيح البخاري**، أبو عبد الله محمّد بن إسماعيل البخاري (ت ۲۵۶هـ)، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۰هـ

۵۶. **صحيح مسلم**، أبو الحسين مسلم بن الحجّاج القشيري النيسابوري (ت ۲۶۱هـ)، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي، القاهرة: دار الحديث، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۲هـ

۵۷. **الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)**، محمّد بن سعد منيع الزهري (ت ۲۳۰هـ)، الطائف: مكتبة الصدّيق، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۴هـ

۵۸. **الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف**، أبو القاسم رضي الدين عليّ بن موسى بن طاووس الحسني (ت ۶۶۴هـ)، قمّ: مطبعة الخيام، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۰هـ

۵۹. **علل الشرائع**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۸هـ

۶۰. **عمدة القاري في شرح صحيح البخاري**، أبو محمّد بدر الدين بن محمّد العيني الحنفي (ت ۸۵۵هـ)، مصر: إدارة الطباعة المنيرية.

۶۱. **عيون أخبار الرضا**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: السيّد مهدي الحسيني اللّاجوردي، طهران: منشورات جهان.

۶۲. **غاية المرام وحجّة الخصام فى تعيين الإمام**، هاشم بن إسماعيل البحراني (ت ۱۱۰۷هـ)، تحقيق: السيّد علي عاشور، بيروت: مؤسّسة التاريخ العربي، ۱۴۲۲هـ

۶۳. **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، أبو الفضل أحمد بن علي بـن حـجر العسـقلاني (ت ۸۵۲هـ)، تحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأُولى، ۱۳۷۹هـ

۶۴. **كتاب من لا يحضره الفقيه**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي.

۶۵. **فيض القدير شرح الجامع الصغير**، محمّد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۵هـ

۶۶. **قرب الإسناد**، أبو العبّاس عبد الله بن جعفر الحميري القمّي (ت بعد ۳۰۴هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت، قمّ: مؤسّسة آل البيت، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۳هـ

۶۷. **الكافي**، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ۳۲۹هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ۱۳۸۹هـ

۶۸. **كتاب مأساة الزهراءعليها السلام**، سيدجعفر مرتضى العاملى، تهران، الحوراء، ۱۳۷۷ ش.

۶۹. **كتاب من لا يحضره الفقيه**، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي.

۷۰. **كشف الخفاء ومزيل الإلباس**، أبو الفداء إسماعيل بن محمّد العجلوني (ت ۱۱۶۲هـ)، بيروت: مكتبة دار التراث.

۷۱. **كشف الغمّة في معرفة الأئمّة**، علي بن عيسى الإربلي (ت ۶۸۷هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۱هـ

۷۲. **كشف الغمّة في معرفة الأئمّة**، علي بن عيسى الإربلي (ت ۶۸۷هـ)، تصحيح: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۱هـ

۷۳. **كفاية الأثر في النصّ على الأئمّة الاثني عشر**، أبو القاسم علي بن محمّد بن علي الخزّاز القمّي (ق ۴هـ)، تحقيق: السيّد عبد اللطيف الحسيني الكوه كمري، نشر بيدار، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۱هـ

۷۴. **كمال الدين وتمام النعمة**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابَوَيه القمّي المعروف بالشيخ

الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۵هـ

۷۵. **كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال**، علاء الدين علي المتّقي بن حسام الدين الهندي (ت ۹۷۵هـ)، ضبط وتفسير: الشيخ بكري حيّاني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الأُولى،۱۳۹۷هـ

۷۶. **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت ۸۰۷هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۸هـ

۷۷. **المجموع (شرح المهذّب)**، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت۶۷۶هـ)، بيروت: دار الفكر.

۷۸. **المحتضر**، حسن بن سليمان الحلّي، (ق ۸هـ)، تحقيق: سيّد علي أشرف، انتشارات المكتبة الحيدرية، الطبعة الأُولى، ۱۴۲۴هـ

۷۹. **مدينة المعاجز**، السيّد هاشم بن سليمان الحسيني البحراني (ت ۱۱۰۷هـ)، قم: مؤسّسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۳هـ

۸۰. **مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل**، الميرزا حسين النوري (ت ۱۳۲۰هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت، قمّ: مؤسّسة آل البيت، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۸هـ

۸۱. **المستدرك على الصحيحين**، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت ۴۰۵هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّة، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۱هـ

۸۲. **مسند أبي يعلى الموصلي**، أحمد بن علي الموصلي (ت ۳۰۷هـ)، تحقيق: إرشاد الحقّ الأثري، جدّة: دار القبلة، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۸هـ

۸۳. **مسند أحمد**، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (ت ۲۴۱هـ)، تحقيق: عبد الله محمّد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴هـ

۸۴. **المصنّف**، أبو بكر عبد الرزّاق بن همام الصنعاني (ت ۲۱۱هـ)، تحقيق: حبيب الرحمٰن الأعظمي،

بيروت: المجلس العلمي.

۸۵. معاني الأخبار، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابَوَيه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، ۱۳۷۹هـ قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأُولى، ۱۳۶۱هـ

۸۶. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۳۶۰هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۴هـ

۸۷. معجم رجال الحديث، السيّد الخوئي (ت ۴۱۱هـ)، الطبعة الخامسة، ۴۱۳هـ طبعة منقّحة ومزيدة.

۸۸. مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ۵۸۸هـ)، قمّ: المطبعة العلمية.

۸۹. مناقب الامام امير المومنين، محمد بن سليمان الكوفى، (ت ۳۰۰هـ)، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ۱۴۱۲هـ

۹۰. المناقب (المناقب للخوارزمي)، للحافظ الموفّق بن أحمد البكري المكّي الحنفي الخوارزمي (۵۶۸هـ)، تحقيق: مالك المحمودي، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴هـ

۹۱. المهذّب البارع، ابن‌فهد الحلى، (ت ۸۴۱هـ)، قم، موسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.

۹۲. مؤتمر علماء بغداد، بين السنّة والشيعة، تحقيق السيّد مرتضى الرضوي، القاهرة: ۱۳۹۹هـ

۹۳. نظم درر السمطين، محمّد بن يوسف الزرندي (ت ۷۵۰هـ)، إصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين، ۱۳۷۷هـ

۹۴. النوادر، فضل الله بن علي الحسني الراوندي (ت ۵۷۱هـ)، تحقيق: سعيد رضا علي عسكري، قمّ: دار الحديث، الطبعة الأُولى، ۱۳۷۷ ش.

۹۵. الهداية، أبو جعفر محمّد بن علي بن بابويه القمّي (الشيخ الصدوق) (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: مؤسّسة الإمام الهادي، قمّ: مؤسّسة الإمام الهادي، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۸هـ

سؤالات

مسابقهٔ کتاب‌خوانی

۱. امام‌جواد علیه‌السلام فرمودند: «خدا محمّد، علی و فاطمه را آفرید و آنان... دوران ماندند و سپس خدا جهان را آفرید».

الف. صد هزار ب. هزار ج. هفتاد

۲. کدام گزینه، جزء کتب اربعه نیست؟

الف. کافی ب. استبصار ج. بحار الانوار

۳. بر اساس آیه ۶۹ سوره نساء و حدیث پیامبر، منظور از «صدیقان» چه کسی است؟

الف. پیامبر ب. حمزه علیه‌السلام ج. علی علیه‌السلام

۴. علامه مجلسی، حدیثی که زیارت فاطمه علیهاالسلام در آن بیان شده است را چگونه ارزیابی می‌کند؟

الف. حدیث صحیح ب. حدیث قوی ج. حدیث معتبر

۵. وقتی آدم علیه‌السلام از بهشت رانده شد، چند روز گریه کرد تا خدا توبه‌اش قبول کرد؟

الف. هفت روز ب. هفتاد روز ج. چهل روز

۶. این آیه در کدام سوره از قرآن آمده است: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾.

الف. ۸۳، صافات ب. ۵۴ بقره ج. ۲۴ سوره یس

۷. هر روز، چند فرشته به فاطمه می‌گویند: «ای فاطمه! خدا تو را برگزید».

الف. صد هزار ب. هفتادهزار ج. هزار

۸. فرشتگان از ... یاد گرفتند که چگونه خدا را حمد و ستایش کنند.

الف. خدا ب. جبرئیل ج. پنج‌نور مقدس

۹. بر اساس آیه ۶۹ سوره نساء و حدیث پیامبر، منظور از «نیکوکاران» چه کسانی هستند؟

الف. پنج‌تن ب. فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام ج. مومنان واقعی

۱۰. بر اساس حدیث پیامبر، خدا عرش را از چه چیزی آفرید؟

الف. نور پیامبر ب. نور فاطمه علیهاالسلام ج. نور علی علیه‌السلام

۱۱. بر اساس حدیث پیامبر، خدا فرشتگان را از چه چیزی آفرید؟

الف. نور پیامبر ب. نور فاطمه علیهاالسلام ج. نور علی علیه‌السلام

۱۲. بر اساس حدیث پیامبر، خدا آسمان‌ها و زمین را از چه چیزی آفرید؟

الف. نور پیامبر ب. نور فاطمه علیهاالسلام ج. نور علی علیه‌السلام

۱۳. قبل از این که نور فاطمه علیهاالسلام به این دنیا منتقل شود، پیامبر چند روز از همسرش خدیجه علیهاالسلام جدا شد و مشغول عبادت شد؟

الف. هفتاد روز ب. چهل روز ج. سی روز

۱۴. این سخن را پیامبر به چه کسی گفت: «جبرئیل به من خبر داد که ادامهٔ نسل من از این دختر است».

الف. ابن‌عبّاس ب. خدیجه علیهاالسلام ج. عائشه

۱۵. کدام گزینه، جزء چهار زنی نیست که به یاری خدیجه آمدند؟

الف. ساره ب. آسیه ج. حواء

۱۶.کدام گزینه درباره ساره، صحیح نیست؟

الف. همسر ابراهیم ب. مادر اسماعیل ج. زن‌بهشتی

۱۷.کدام‌گزینه درباره «کوثر»، صحیح نیست؟

الف. خیر زیاد ب. آب باران ج.برکت فراوان

۱۸.ابوبکر، حکومت ... را به معاذ داد تا او از فاطمه علیها السلام حمایت نکند؟

الف.کوفه ب. مکه ج. جند

۱۹. پیامبر فرمود: «خدا سرشت من و علی و فاطمه را با ... آمیخت».

الف.چشمهٔ زندگانی ب.کوثر ج. باران رحمت

۲۰. بر اساس سخن ابن‌عبّاس، دو نعمتی که مردم آن را انکار می‌کنند، کدام است؟

الف. قرآن و اهل‌بیت ب. ولایت علی علیه السلام و محبّت فاطمه علیها السلام

ج. ایمان و تقوا

پاسخنامه سؤالات کتاب «نور مهتاب»

	الف	ب	ج
۱			
۲			
۳			
۴			
۵			
۶			
۷			
۸			
۹			
۱۰			
۱۱			
۱۲			
۱۳			
۱۴			
۱۵			
۱۶			
۱۷			
۱۸			
۱۹			
۲۰			

نام　　نام خانوادگی　　نام پدر

سال تولد　　شماره شناسنامه　　تلفن

لطفاً پاسخ‌نامه را تا تاریخ　　به آدرس زیر، ارسال کنید:

آدرس: